

بیانیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت فرارسیدن سالگرد ۱۸ تیر

دانشگاه، سنگر سترگ جنبش مردم سالاری است!

سالگرد ۱۸ تیر ۱۳۳۸ روزی که در آن دانشجویان پس از دو دهه خفقان در کشور و اختناق در دانشگاه‌ها پرچم جنبش دانشجویی را در گریه و طغیان یک خیزش حماسی برافراشتند، فرا می‌رسد. در چهار سال گذشته، دانشجویان مبارز و پشتیبانان خارج از دانشگاه آنان، هر ساله این روز تاریخی را به شکلی

خودویژه گرامی داشته‌اند و آن را محملی برای اعتراض علیه زور و تحمیل در دانشگاه‌ها و کل میهنان قرار داده‌اند. در ۱۸ تیر ماه سال پیش، همگان شاهد حرکت دانشجویی بزرگی شدیم که از نظر طول مدت اعتراض و اعتصاب و نیز گستردگی جغرافیایی آن در پهنه کشور، طی دوره حاکمیت



ادامه در صفحه ۳

سرنوشت سوزان زنانی که مرگ را در آتش جستجو می‌کنند بی‌تامه‌ی

بر اساس تحقیقات انجام شده، معمولاً خودسوزی به منظور اعتراض به وضع موجود از جنبه‌های هیجانی-عقلی-عاطفی-خونریزی و مذهبی انجام می‌شود. افرادی که خودسوزی می‌کنند غالباً قصد جلب توجه دیگران و مقامات مسئول جامعه را دارند. است که با میزان اصولاً خودسوزی و خودسوزی‌ها نسبت انتخاب آتش برای مستقیم دارد. خودکشی از چند دیدگاه

صفحه ۱۰

گزارشی از زندان رجائی (گوهردشت)

ای وای بر اسیری که از یاد رفته باشد

مسئله زندانیان سیاسی و عقیدتی که این روزها در همه جا از آن صحبت می‌شود، مسئله‌ای نیست که وجدان‌های آگاه به راحتی بتوانند فراموش کنند یا روی آن سرپوش بگذارند. متأسفانه ما امروز در ایرانی زندگی می‌کنیم که هر

ادامه در صفحه ۴



مصاحبه رادیو رسانه با آقای ف. تابان سردبیر سایت اخبار روز پیرامون جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی در مرحله تحول تعیین کننده قرار گرفته است

جنبش دانشجویی مهم‌ترین نکته‌ای که امروز باید سرمشق قرار بدهد، بیرون آمدن از دانشگاه و تلاش برای ایجاد ارتباط گسترده‌تری با سایر اقشار جامعه است. در زمان شاه، یا حتی اوایل انقلاب دارد این است. طیف دانشجویی در جامعه ما به یک نیروی خیلی وسیع تبدیل شده و یک نیروی اجتماعی بزرگی است. یکی از افتخاراتی به فعالین جنبش دانشجویی در سال‌های اخیر وارد است، همین موضوع است.

ادامه در صفحه ۲

سرمقاله

فاصله‌گیری از سیاست تنش‌زدانی و بازگشت به سیاست تنش‌زایی

رویدادهای چند هفته گذشته نشان از تغییر مبنای سیاست خارجی جمهوری اسلامی دارد. سیاست تنش‌زدانی در مناسبات با کشورهای منطقه و جهان که مبنای سیاست خارجی دولت خاتمی از دوم خرداد باین سو بود، با پیروزی محافذه‌کاران در انتخابات اول اسفند ماه، بتدریج رنگ می‌بازد و سیاست تنش‌زایی و نگرش ایدئولوژیک به امر دیپلماسی پررنگ می‌شود. بارزترین نمود آن به تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی به از سرگیری تولید ساترفیوژهای اورانیم برمی‌گردد. مقامات جمهوری اسلامی که سال قبل بعد از مذاکره با وزیران خارجه سه کشور اروپا (فرانسه، آلمان و انگلیس) تولید دستگاه‌های ساترفیوژ را متوقف کرده بودند، بدنبال صدور قطع‌نامه شورای حکام، اعلام نمودند که تولید آنها را از سر می‌گیرند. لازم است که دستگاه‌های ساترفیوژ می‌توان برای غنی‌سازی اورانیم استفاده کرد. سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اروپا و کارشناسان آژانس انرژی اتمی بر این عقیده‌اند که ایران بخش مهمی از اطلاعات مربوط به برنامه های اتمی خود را پنهان میکند و بصورت مخفیانه به غنی‌سازی اورانیم می‌پردازد.

اما مسئله فراتر از تصمیم اخیر جمهوری اسلامی است. گرایش در حکومت جمهوری اسلامی تقویت شده است که در اساس مخالف پیوستن ایران به پروتکل الحاق و خواهان تداوم برنامه‌های قبلی در زمینه پروژه اتمی است تا جاییکه ایران بعنوان دارنده بمب اتمی در سطح جهان پذیرفته شود. دری نجف‌آبادی وزیر سابق اطلاعات و رئیس دیوان عدالت اداری آشکارا میگوید: آمریکا و اروپا چه بخواهند و چه نخواهند باید بپذیرند که جمهوری

ادامه در صفحه ۲

مصاحبه با رفیق مهدی فتاپور

پیرامون چگونگی تشکیل و فعالیت سازمان دانشجویان پیشگام و سازمان دانش‌آموزان پیشگام و سازمان جوانان پیشگام



بخش اول:

سازمان دانشجویان پیشگام قبل از آنکه به بحث در مورد چگونگی تشکیل سازمان دانشجویان پیشگام بپردازیم، می‌خواستم کمی بعقب برگردیم و راجع به تشکیل های دانشجویی در دوره های گذشته صحبت کنیم. تشکلهای دانشجویی شکل گرفته در دوره انقلاب، منجمله سازمان دانشجویان پیشگام اولین تشکلهای سیاسی دانشجویی نیستند. در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ سازمانهای دانشجویی وابسته به این احزاب نیز بتدریج موقعیت خود را از دست داده و از نیمه دوم دهه ۴۰ حضور در دانشگاهها و فعالیت های دانشجویی نداشتند. در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ سازمانهای دانشجویی وابسته به احزاب سیاسی وجود داشتند. قبل از سازمانهای وابسته به جبهه

ادامه در صفحه ۵

در این شماره می‌خوانید:

مصاحبه‌کان با رفیق صادق کارگر
مسئول کمیسیون کارگری
در صفحه ۷

لیبرالیسم نو چیست؟

در صفحه ۸

نگاهی اجمالی به
مقوله شکنجه

در صفحه ۶

سرنوشت سوزان زنانی که
مرگ را در آتش جستجو می‌کنند

در صفحه ۱۰

برنارد شناو
نویسنده‌های نارام!

در صفحه ۱۲

یورش جمهوری اسلامی به دنیای مجازی

جمهوری اسلامی به دنیای مجازی یورش آورده است. روزنامه شرق به نقل از وزیر ارتباطات خبر داد که فیلترینگ گسترده تر میشود. گفته وزیر، با ورود دستگاهها و نرم افزارهای جدید، سایت‌هایی که دستور انسداد آنها از طرف کمیته مشکل از نمایندگان قوه قضائیه، وزارت اطلاعات و سازمان صدا و سیما به مخابرات ابلاغ شده است، تماما فیلترینگ خواهند شد که بوسیله هیچکدام از شرکت‌های خدماتی قابل دسترسی نخواهند بود.

در هفته گذشته (خبرگزاری سینا خبرگزاری جامعه جوانان ایرانی) گزارش کرد که سایت گویا فیلتر گذاری شده است. گویا در داخل و خارج از کشور، شناخته‌ترین سایت به حساب می‌آید. پامداد (سایتی که بتازگی راه افتاده است) نیز خبر داده است که سایت رسمی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در آن آخرین بیانیه‌ها و اعلام مواضع رسمی این تشکر در خصوص مسائل روز منتشر می‌شود، بدستور کمیته تعیین مصادیق فیلترینگ توسط شرکت‌های خدمات اینترنتی فیلتر شده است. فیلتر گذاری، سایت رسمی یک جریان سیاسی را که یکی از نیروهای پایه گذار جمهوری اسلامی است، نیز شامل شده است.

همزمان با این فیلتر گذاری‌ها، گفته رضا پرویزی دبیر کمیته مجازات جرایم رایانه‌ای قوه قضائیه، پیش نویس قانون مجازات جرایم رایانه‌ای به تصویب رسیده است. به نوشته روزنامه ایران بر اساس ماده ۹۱ این پیش نویس: هر کس از طریق رایانه‌ای یا مخابراتی اکاذیبی منتشر کند یا در دسترس دیگران قرار دهد یا اعمالی را برخلاف حقیقت راسا یا بعنوان نقل قول به اشخاص حقیقی و حقوقی یا مقامات رسمی نسبت دهد به نحوی که موجب تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی یا حضور به غیر شود، علاوه بر اعاده حیثیت به حبس از سه ماه و یک روز تا شش ماه یا پرداخت جزای نقدی از دو میلیون و ۵۰۰ هزار تا پنج میلیون ریال محکوم خواهد شد. دبیر کمیته مبارزه با جرایم رایانه‌ای اعلام کرد که این قانون مشمول سایت‌ها، وبلاگ‌ها، نامه‌های الکترونیکی و مطالب منتشره در اتاق‌های گفتگو نیز می‌گردد. بر اساس ماده ۳۰ پیش نویس این قانون، تمام ایجاد کنندگان نقاط اتصال بین‌المللی و ارائه کنندگان خدمات اطلاع‌رسانی و اینترنتی موظف هستند داده‌های حاصل از تبادل را حداقل تا سه ماه پس از ایجاد و داده‌های مشترک را حداقل تا سه ماه پس از خاتمه اشتراک نگهداری کنند. همچنین مراجع مذکور موظف هستند آدرس شناسنامه‌های اینترنتی خود را به اداره کل مبارزه با جرایم رایانه‌ای نیروی انتظامی اطلاع دهند.

در اقدام دیگر شرکت دیتای مخابرات نس، دی‌کی را در اختیار شرکت‌های خدمات اینترنتی قرار داده که در آن آدرس نزدیک به ۳۰۰ سایت درج شده است. شرکت‌ها موظفند که سایت‌های مورد نظر را فیلتر گذاری کنند. لیست گفته شده، سایت سازمان‌ها و فعالین سیاسی در داخل و خارج از کشور را در برمی‌گیرد.

خبرهای بالا نشان از آن دارد که جمهوری اسلامی یورش گسترده‌ای راعلیه سایت‌ها، وبلاگ‌ها و کاربران تدارک دیده است. در این یورش هم سایتها فیلترینگ می‌شوند و هم رفتار کاربران ثبت و امکان ردیابی علایق آنها فراهم می‌شود. بدین معنی که کاربر روی هر آدرسی که می‌رود آن آدرس در حافظه رایانه شرکتی که خدمات رایانه‌ای میدهد، حک می‌شود تا مأمورین حکومت هر زمان خواستند بدون اینکه به کاربر مراجعه کنند، از طریق شرکت خدماتی، مطلع شوند که کاربر بکدام سایت یا وبلاگ مراجعه کرده است.

گردانندگان جمهوری اسلامی برای این یورش سهمگین به دنیای مجازی، بودجه سنگینی را اختصاص داده‌اند. رضا رشیدی مدیرعامل شرکت دیتای مخابرات، در کنفرانس مطبوعاتی اعتراف کرد که اقدامات سیمتیک و

فاصله‌گیری از سیاست تنش‌زدانی ...

ادامه از صفحه ۱

اسلامی در باشگاه هسته‌ای جهان قرار گرفته است. روزنامه جمهوری اسلامی نیز در سرمقاله خود خطاب به نمایندگان می‌نویسد: با تصویب قطعنامه دیروز توسط شورای حکام، حجت بر نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز تمام شده است. اکنون هیچ تردیدی در اهداف سلطه‌جویانه آمریکا و اروپا باقی نمانده است. تصویب پروتکل الحاق، اقدام علیه منافع و مصالح ملت خواهد بود و نمایندگان مجلس هفتم باید با قاطعیت تمام این پروتکل را رد کنند و با این اقدام انقلابی خود دهنی محکمی به بیگانگان سلطه طلب و زیاده خواه بزنند. تعداد قابل توجهی از نمایندگان مجلس هفتم با روزنامه جمهوری اسلامی هم نظر هستند.

فاصله‌گیری از سیاست تنش‌زدانی و از سرگیری تولید دستگاه‌های سانتریفوژ، یعنی آغاز چالش جدید با اروپا و آمریکا است. پنهان داشتن بخشی از برنامه‌ها از چشم بازرسان بین‌المللی انرژی اتمی و چالش با آمریکا و اروپا، گرایشی را تقویت خواهد کرد که می‌خواهد موضوع پروژه اتمی جمهوری اسلامی را به شورای امنیت کشاند و ایران را مشمول تحریم‌های اقتصادی سازد.

مسئله حقوق بشر نیز موضوعی بود که بر مناسبات جمهوری اسلامی با غرب تاثیر منفی گذاشت. اتحادیه اروپا بعد از بازگشت هیئت حقوق بشر از ایران در یک اقدام بی‌سابقه، اطلاعیه شدیدی را در اعتراض به شرایط نابسامان زنان، اقلیت‌های مذهبی، مطبوعات، آزادی قلم و بیان، زندانیان عقیدتی و سیاسی صادر نمود.

رویکرد به سیاست تنش‌زدانی مناسبات جمهوری اسلامی با بریتانیا را نیز تخریب کرده است.

بازداشت سه قایق دولت انگلیس توسط سپاه پاسداران و نشان دادن سربازان و ملوانان انگلیسی در حالی که چشم‌هایشان بسته شده بود و تظاهرات حزب‌اللهی‌ها در ماه‌های اخیر در برابر سفارت انگلستان در تهران، به سردی مناسبات دو کشور منجر شده است.

اما مسئله مهم‌تر تلاش بیوفقه و گسترده جمهوری اسلامی برای نفوذ در عراق است. جمهوری اسلامی تمام نیروی خود را بکار گرفته است تا بعنوان یک بازیگر فعال در امور داخل عراق نقش ایفا کند و برنامه‌های خود را در آنجا پیش ببرد. در این ارتباط سران حکومت پیگیرانه و بی‌سروصدا به ایجاد شبکه‌های گسترده در عراق و برقراری مناسبات با جریان‌ها و گروه‌های مختلف میان سیاسیون و محافل مذهبی دست زده‌اند. رژیم حاکم با صرف میلیون‌ها دلار برای جذب عناصر شناخته شده و تاثیر گذار حرکت می‌کند. به گفته مقامات آمریکایی طیف وسیعی از شخصیت‌ها و افراد تاثیر گذار عراق شامل چهره‌هایی هم چون علی سیستانی، عناصر تندرو هم چون مقتدی صدر، سیاسیون غرب‌گرائی هم چون احمد چلبی و سازمان‌هایی نظیر مجلس انقلاب اسلامی عراق را می‌توان در زمره اهداف اصلی سران جمهوری اسلامی برشمرد. بگفته این مقامات، تهران هم چنین در حال توسعه پیوندهای خود با سران قبایل، گروه‌های متنفذ داخلی، بزرگان محلی، احزاب سیاسی از طریق در اختیار گذاشتن انواع کمک‌های مادی با هدف تقویت نفوذ خویش در عراق است. آنچه مشخص است سرمایه‌گذاری عظیم گردانندگان جمهوری اسلامی در عراق برای استقرار دموکراسی در این کشور نیست، بلکه برای تأمین مقاصد خود است.

می‌تواند از نظر قوه قضائیه مطابق قانون تصویب شده جرم به حساب آید. ولی در اکثر وبلاگ‌ها نه مشخصات نویسندگان معلوم است و نه آدرسی از گردانندگان آن وجود دارد که قوه قضائیه آنها را تحت پیگرد قرار دهد. مدیران روزنامه‌ها در ایران

نفوذ گسترده جمهوری اسلامی در عراق از یک سو حساسیت کشورهای عربی را برانگیخته است و از سوی دیگر موجب شده است که دولت آمریکا برای مهار جمهوری اسلامی بر تحرکات خود در سطح بین‌المللی و منطقه بیفزاید. در کنفرانس کشورهای سران عرب که چند هفته قبل برگزار شد در قطعنامه پایانی بر عزم کشورهای شورای خلیج فارس برای تصرف سرزمین خلیج فارس تأکید بزرگ، تب کوچک و ابوموسی تأکید شد. بدنبال برگزاری این کنفرانس بطور محسوس تحرکات سیاسی نظامی افزایش یافت. ملاقات سفیر آمریکا در امارات متحده عربی با شو خلیفه بن زاید در ابوظبی و شرکت او در کلوپ فرماندهان نیروهای مسلح امارات، بازدید فرمانده نیروی دریایی آمریکا از قطر و ملاقات با رئیس ستاد مشترک این کشور، آزمایش موشک زمین به هوای «هوک» توسط نیروهای نظامی بحرین و مسافرت امیر قطر به آمریکا و ملاقات با مقامات بلند پایه این کشور، نمونه‌ای از این تحرکات است.

هدف از این تحرکات سیاسی، نظامی هم چنانکه لورنس کرپ استراتژیست مرکز آمریکایی پیشرفت در مرکز مطالعات سیاسی - استراتژیک امارات متحده عربی اعلام کرده، متوجه جمهوری اسلامی است. او گفت: آمریکا به هیچ وجه به نیروهایی متخالف خود اجازه نخواهد داد بر منطقه و حتی جزئی از آن مسلط باشند. در تمام جهان، هیچ جایی پیدا نمی‌شود که از لحاظ امنیتی برای آمریکا مهمتر از خلیج باشد. افزوده آمریکا باید از سیاست‌های امنیتی خود و هم‌پیمانان خود در منطقه خلیج در برابر کشورهای عضو شرارت از جمله ایران که بر خوردار از سلاح کشتار جمعی است و پاسعی دارد از آن برخوردار شود، حمایت کند.

وضعیت جدید جمهوری اسلامی دریافته است که وضعیت جدیدی در منطقه بوجود آمده است که متفاوت از زمان حمله به آمریکا به عراق است. از یکسو آمریکا و متحدینش از مجبور به عقب نشینی از عراق شده و اداره امور این کشور را بدولت انتقالی سپرده‌اند و از سوی دیگر جمهوری اسلامی توانسته است که جای پای محکمی در عراق پیدا کند. حاکمیت ایران به این یقین رسیده است که دولت بوش تجربه عراق را تکرار نخواهد کرد و لذا حمله نظامی به ایران منفی است. حاکمیت ایران بر آنست که با برگ عراق با آمریکا اتحادیه اروپا بازی کند و اکتفا به نفوذ گسترده خود در عراق، فشار غرب را در ارتباط با پروژه اتمی و نقض حقوق بشر خنثی سازد.

مناقض ملی یا ایدئولوژی؟ محمد خاتمی در شرایط بر مسند ریاست جمهوری نشست که جمهوری اسلامی در بحرانی‌ترین وضعیت در عرصه سیاست خارجی بسر می‌برد. بعد از برگزاری دادگاه میکونوس، کشورهای اروپایی سفرای خود را از ایران فراخوانده و گتنگوهای انتقادی خود را با ایران قطع نموده بودند. در آن سال‌ها، جمهوری اسلامی در سطح جهانی و منطقه منزوی شده بود و چشم‌اندازی برای خروج از بحران دیپلماتیک مشاهده نمی‌شد.

خاتمی با برنامه تنش‌زدانی در عرصه سیاست خارجی خرداد بخاطر مناظر گرفتن ایدئولوژی در سیاست خارجی، کشور ما آسیب‌های بی‌شماری متحمل گشت و در سطح جهان و منطقه منزوی گردید. اما در شرایط کنونی، مناظر قرار گرفتن ایدئولوژی در امر دیپلماسی و پیشرد سیاست تنش‌زدانی، پیامدهای بمراتب فاجعه‌بارتری برای کشور ما بیار خواهد

بخواهد نویسندگان مطالبی را که موجب تشویش عمومی می‌شوند، تحت پیگرد قرار دهد، باید دستگاه عریض و طویلی راه بیاندازد که تا شاید بتواند عده‌ای از وبلاگ‌نویس‌ها را دستگیر کند. میزان مطالبی که در سایت‌ها و وبلاگ‌ها درج می‌شود و در

ماه‌های اخیر روند بازگشت را طی نمود. قبل از دوم خرداد تفکر ایدئولوژیک و صدور انقلاب اسلامی بر سیاست خارجی کشور حاکم بود. تروریسم با سیاست خارجی کشور در آمیخته بود. از دوم خرداد باینسو جنبه ایدئولوژیک در سیاست خارجی کم رنگ شد و تا حدودی منافع ملی مبنای قرار گرفت. اما امروز بار دیگر بعد از ۷ سال نگرش ایدئولوژیک به دیپلماسی سیاست خارجی کشور مطرح می‌شود آنهم از جانب کسی که برای ریاست جمهوری دوره بعد خیز برداشته است. علی لاریجانی می‌گوید: عده‌ای این امر که تفکرات ایدئولوژیک بر سیاست خارجی ما حکمفرما باشد نکوش می‌کنند. این سوظاهم است که این افراد دارند و ما در زمانی که در سیاست خارجی خود با توجه بر ایدئولوژیک عمل کرده‌ایم، موفق‌تر بودیم. به باور لاریجانی و هم‌فکرانش، مشکلات سیاست خارجی ایدئولوژی زدانی از سیاست خارجی است. او می‌گوید: ما بعنوان نظام اسلامی که تفکر امانت بر خاسته از آرمانهای اسلامی است، باید تئوری‌های خود را متناسب با آرمان‌های اسلامی انجام دهیم ولی متأسفانه در عمل و استراتژی‌ها، این امر را شاهد نبودیم.

منافع ملی چراغ راهنمای سیاست خارجی اکثر کشورهای جهان است و نگرش ایدئولوژیک به مقوله دیپلماسی، مختص رژیم‌های تمامیت‌خواه. قبل از دوم خرداد بخاطر مناظر گرفتن ایدئولوژی در سیاست خارجی، کشور ما آسیب‌های بی‌شماری متحمل گشت و در سطح جهان و منطقه منزوی گردید. اما در شرایط کنونی، مناظر قرار گرفتن ایدئولوژی در امر دیپلماسی و پیشرد سیاست تنش‌زدانی، پیامدهای بمراتب فاجعه‌بارتری برای کشور ما بیار خواهد

بهرورز خلیق

دانشگاه، سنگر سترگ جنبش.....

ادامه از صفحه ۱

این بیانیه که مخاطب خود را دانشجویان و دانشگاهیان مبارز قرار داده است، درست بر همین نکته مرکزی تمرکز دارد و می‌کوشد تا با نگاهی گذرا بر مختصات کنونی جنبش دانشجویی، پیرامون موضوعات مورد چالش این جنبش در مرحله کنونی تکامل آن، با دانشجویان و دانشگاهیان به رایزنی بنشیند. پیش از آغاز سخن اما ضروری می‌دانیم تا تصریح کنیم که این بیانیه، سخن آن سازمان سیاسی است که نه تنها بر اساس الزامات انتخاب سیاسی و سمنگری اجتماعی خود عمیقاً نسبت به سرنوشت جنبش دموکراتیک، ترقی‌خواهانه و مدرن دانشجویی حساسیت دارد، بلکه از این رو نیز که، خود سازمانی است که اکثریت کادرهای آن از من دانشجویان است و ایران در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۳ بر خاسته‌اند. دانشگاه، نهادی است با کارکرد انتقال دانش، تولید اندیشه و تدارک کادر مدیریت آینده جامعه.

دانشگاه، نهادی است که با روشنگری، اندیشه انتقادی، نواندیشی و بازاندیشی علت وجودی می‌یابد. عرصه علم و دانش، با قیودات ایدئولوژیکی و حصارهای محدود کننده سببیت فکر و خلاقیت ذهن سازگار نیست و از همین رو، علی‌العموم نمی‌تواند استبداد و دیکتاتوری را بر فراز و در درون خود بر تابد. در حکومت‌های مخالف آزادی بیان و اندیشه و در حکومت‌های مبتنی بر خودی و غیر خودی، دانشگاه کانون طبیعی مقاومت در برابر چنین حکومت‌هایی است. این، حکومت‌های دیکتاتوری هستند که دانشجویان را به تقابل با خود وای می‌دارند. و این، جنبش دانشجویی است که به یک ملفه بسیار مهم در عرصه سیاسی کشور بدل می‌شود. در رژیم دیکتاتوری شاه، چنین بود و در حکومت جمهوری اسلامی نیز چنین اهمیت جنبش دانشجویی در میهن ما و تأثیر آن بر سرنوشت سیاسی جامعه، از اینجاست.

جمهوری اسلامی، هیچ‌گاه نتوانسته است با دانشگاه کنار بیاید. دانشگاه که سبیل نوگرایی و پیشرفت است، با ایدئولوژی، رفتار و هنجارهای واپس‌گرایانه این رژیم، در تناقض و تضاد بوده و است. شخص آیت‌الله خمینی بود که گفت: هر چه ما می‌کنیم از دست دانشگاه و دانشگاهیان است و ایشان بودند که در این کانون آینده ساز کشور را به مدت سه سال زیر عنوان انقلاب فرهنگی تخته کردند. نزدیک به یک دهه و نیم، دانشجویان، استادان و کارکنان دانشگاهی ما زیر تیغ تصفیه‌های حاد ایدئولوژیکی و سیاسی قرار گرفتند و ایران ما از نظر فرار مغزها در جهان رکورد دار شد. اما با این همه سطح رشد اجتماعی کشور و الزامات اداره معاصر کشور از طریق کادر علمی و تخصصی، نیرومندتر و بالاتر از آن بود که روند رشد دانشگاه‌ها در کشور متوقف شود و دانشگاه دگرگانه به مثابه یک نهاد مدنی قدرتمند نماند.

حکومتگران جمهوری اسلامی با آگاهی از این خصوصیات دانشگاه و برآورده کردن نیازهای علمی و فنی خود از طریق کادرهای تحصیل کرده دانشگاهی برای اداره امور کشور، راه را آن یافتند که دانشگاه‌ها را تحت کنترل و اقتیاد ایدئولوژیکی و سیاسی خود در آورند. ارکان سازی‌های متفاوت از سطح عالی تا پایین مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی، حراست و بسیج از یک سو و کنترل دانشجو از طریق دانشجویان از طریق ایجاد تشکل‌های اسلامی و ممنوعیت هر گونه تشکل غیر خودی از دیگر سو، برای آن صورت گرفت که امنیت جمهوری اسلامی در محیط دانشگاه و میان دانشجویان تأمین شود.

امازمان به سود جمهوری اسلامی نبوده و نیست. دانش و اندیشه، نیروی مقاومت در برابر دانش ستیزی و خردکنی راز دل خود بیرون داد؛ به گونه‌ای که، بحران زوال مشروعیت رژیم و فرجام ناگزیر آن، بحران عدم مشروعیت، شفاف تر و قانونمندتر از هر جای دیگر در دانشگاه‌ها صورت گرفت. تحولات دفتر تحکیم وحدت، آینه تمام قد بحران رژیم در دانشگاه‌ها و کل کشور است. این دفتر که پوشش دهنده انجمن‌های اسلامی متعلق به حکومت در دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها بود، در نیمه‌های دهه هفتاد با واقعیت پایگاه محدود خود در دانشگاه‌ها روبرو شد. جایگزینی کادرهای اولیه این دفتر توسط کادرهای جوان از یک سو و فشار بدنه آن که با پوست و گوشت خود ناراضیانی وسیع توده دانشجویان را از این انجمن‌ها و رهبری آن دفتر تحکیم وحدت، احساس می‌کردند در دیگر سو، نخستین بازنگری‌ها در اندیشه و عمل این دفتر را باعث شدند. در آستانه تحول ۲ خرداد، فکر و اقدام اصلاح طلبی بر دفتر تحکیم وحدت غالب آمد و نتیجه، نقش تاریخی دانشجویان و از جمله دفتر تحکیم وحدت در جنبش ۲ خرداد شد. این پیروزی، مقابلاً روندی تحول جویی و دموکراسی‌خواهی در میان دانشجویان را سرعت و دامنه بخشید و در گرایش در دفتر، یکی جناح طرفدار اقتدار گرایان و دیگری جناح طرفدار اصلاح طلبان که از پایگاه به مراتب نیرومندتری برخوردار بود، پدید آمد. واقعه ۱۸ تیر اما، نقطه عطف دیگری در سیر تحول و تکامل جنبش

دانشجویی شد. در این واقعه، دانشجویان که به دفاع جانانه از اصلاح طلبان حکومتی در برابر فشار ولایت فقیه و اقتدارگرایان برخاسته بودند، به شناخت تازه‌ای از افق‌های خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی رسیدند و در پی آن، به سترون بودن سیاست‌های آرامش‌فعال و بازدارندگی فعال آنان رهنمون شدند. اندیشه فاصله‌گیری جنبش دانشجویی از قدرت که پیش از آن نطفه بسته بود، گام به گام شکوفا شد. بازتاب این تحول با اندکی تأخیر، در دفتر خود نمایانند و پس از یک دوره کار کنونی فکری و فرهنگی در دانشگاه‌ها، دفتر تحکیم وحدت، طیف‌عامه پس از پشت سر گذاشتن انشعاب دفتر تحکیم وحدت، دانشگاه شیراز از آن، در دل خود دو فرآکسیون مدرن و سنتی را پدید آورد. اما در پی انتخابات شورای اسفند ماه ۱۳۸۱، به ویژه پس از حرکت اعتراضی دانشجویی خرداد سالی ۱۳۸۲، و سرانجام در جریان تحریک انتخابات فرمایشی مجلس هفتم، حتی فرآکسیون مدرن نیز با این واقعیت روبرو شد که تصمیم درست استقلال یابی از هر دو جناح قدرت و برافرازی پرچم نقد قدرت نیز پاسخگوی تمایلات و سمنگری رادیکال بدنه اجتماعی این تشکل دانشجویی نیست. توده پیشرو جنبش دانشجویی، توهم دموکراسی دینی را دریافته و اکنون در وجه غالب خود بر فکر یک جمهوری بدون پیشوند و پسوند در برابر جمهوری اسلامی است. این توده از پارلمان دانشجویی دفاع می‌کند اما با محتوایی به مراتب دموکراتیک تر و ساختاری به مراتب پلورالیستی تر از آن چه که در رهبری دفتر تحکیم وحدت مطرح است. چنین است سیر تحول جنبش دانشگاه، و از این روست که جنبش دانشجویی هر چه بیشتر به یکی از مراجع جنبش دموکراتیک کشور بدل می‌شود. ما بر اساس تجربه طولانی جنبش دانشجویی در کشورمان و نیز آگاهی به واقعیت‌های محدودکننده‌ای که این جنبش در حال حاضر با آن روبروست، وجود تشکل‌های هنوز قانونی چون دفتر تحکیم وحدت را یک امکان مثبت برای پیشروی این جنبش می‌دانیم. از این روست که صمیمانه برخورد مدیرانه اعضای این دفتر را در نشست تکمیلی اخیرشان که کوشیدند وحدت خود را حفظ کنند، به آنها تبریک می‌گوییم. ما از فکر پارلمان دانشجویی که راه را برای تحقق پلورالیسم در این جنبش و درهم شکستن معیار شدموکراتیک خودی و غیر خودی هموار می‌کند، قویا دفاع می‌کنیم.

ما اما پیش از هر چیز از گسترش ایده جمهوری خواهی بدون قیودات ایدئولوژیکی استقبال می‌کنیم که برخی از تشکل‌های دانشجویی مبتکر آن شده‌اند و بعضی از رهبران جنبش دانشجویی آن را بشاوت داده‌اند. این ایده، تجلی دموکراسی بیشتر در جنبش دانشجویی است. این فکر آینده ساز است. جمهوری خواهی دانشجویان ایران، در شرایط کنونی میهن ما، پیش از همه خود را در سکولاریسم می‌نمایاند. در یک جمهوری سکولار، هم دانشجویان و دانشگاهی‌ها مسلمان حق حضور و شرکت در در قیاد و اداره و هم آنانی که مقید به پیروی از یک دین خاص و یا هیچ دین و فرقه‌ای نیستند، ایدئوفاکیر جمهوری خواهی در جنبش دانشجویی کنونی ما، یعنی نقطه پایان گذاشتن در دو دهه و نیم حاکمیت اندیشه و معیارهای جمهوری اسلامی بر دانشگاه‌ها.

سمنگری دموکراتیک جنبش دانشجویی در عرصه سیاست، اما زمانی می‌تواند با وسیع‌ترین پایگاه در دانشگاه همراه باشد که جنبش دانشجویی به مطالبات صریح توجه کافی مبذول دارد. ده‌ها خواست صنفی کوچک و بزرگ وجود دارد که غلطی توده وسیع دانشجویی را بر می‌انگیزد. هر معضل دانشجویی، پایه یک حرکت سازمان‌گراانه صنفی است. افت سطح آموزشی، وجود گزینش، کمبود کادر علمی، تصفیه استادیه به دلایل عقیدتی و سیاسی، عدم آزمایشگاه‌های مجهز، فقر کتابخانه، نایابی بسیاری از کتب و گرانی قیمت کتاب‌ها و جزوه‌های درسی، پائین بودن کمک‌هزینه و عدم پرداخت به موقع آن، کمبود خوابگاه و وضعیت دشوار و غیرانسانی زندگی در خوابگاه‌ها، گرانی سلف سرویس، کنترل پلیس و حراست، عملکرد بسج دانشجویی و گروه‌های فشار و ده‌ها مورد دیگر، مشکلات و درد‌هایی هستند که دانشجویان در آنها کمابیش مشرکند. مبارزه برای این خواست‌ها، هم به عنوان پیش‌زمینه و هم به مثابه فعالیت هم‌زمان، باید با تلاش در راستای سه خواست محوری همراه شود:

۱. انحلال شورای انقلاب فرهنگی و دیگر نهادهای وابسته به آن.
 ۲. سپرده شدن برنامه ریزی نظام علمی و مدیریتی دانشگاه‌ها به دست خود دانشگاهیان.
 ۳. برچیده شدن همه نهادهای غیردانشگاهی از محیط دانشگاه.
- برای تحقق این خواست‌ها و پاسداری از دستاوردهای تحقق یافته، نیاز به ایجاد انواع تشکل‌های صنفی است که به سادگی می‌توانند شکل بگیرند. انواع تعاونی‌ها، گروه‌های ورزشی، فرهنگی، هنری و علمی و تحقیقاتی، و انواع گروه‌های پیگیری امور درمانی، کوی دانشگاه، مسکن، امور مدیریت دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و برنامه ریزی‌های آموزشی می‌توانند و باید شکل بگیرند و دانشجویان را در گروه

های جمعی متعدد سازمان‌دهند. وجود همین گروه‌های سازمان یافته است که اولاً تقریباً همه دانشجویان را به مرکز فعالیت‌های دانشجویی جلب می‌کند، ثانیاً تنوع طایق را وحدت می‌بخشد، و ثالثاً پایه‌های جنبش دانشجویی به مثابه یک جنبش مدنی را قوام و استحکام می‌دهد. این تشکل‌ها، پایه‌ها و در عین حال زمینه ساز اتحادیه سراسری دانشجویان می‌توانند تلقی شوند. اتحادیه‌ای که بزرگ‌ترین جمع دموکراتیک دانشجویی را نوید می‌دهد و خود بر انواع نهادها و گروه‌های صنفی دانشجویی استوار است. این اتحادیه، بر پایه هر دانشجوی یک رای می‌تواند، آفت بزرگ خودی و غیر خودی را از میان بر می‌دارد و متکی بر رای صدها هزار دانشجو، قدرت آن را بیابد که در راستای دموکراتیزه کردن دانشگاه گام‌های بزرگ بردارد. چنین اتحادیه‌ای، نه تنها به مرجع دانشجویان بدل می‌شود بلکه قادر است به یک مرجع فرهنگی و سیاسی مهم و شتر در عرصه سیاست کشور تبدیل گردد. این اتحادیه، نقش تعیین کننده‌ای در سمنگری نقد قدرت حاکم در جنبش دانشجویی ایفاء خواهد کرد. سمت گیری‌ای که برای جنبش دانشجویی و آینده آن، حیاتی است. این اتحادیه، می‌تواند به محل تربیت کادرهای رهبری سیاسی جنبش دموکراتیک کشور بدل شود.

در حال حاضر، مضمون اتحادیه سراسری دانشجویی می‌تواند در فرم و شکل پارلمان دانشجویی خود را نشان می‌دهد. از همین روست که یک تدبیر دموکراتیک و مترقی تلقی می‌شود. پارلمان دانشجویی به مثابه نهاد سراسری دانشگاهی قادر خواهد بود که همه نیروی عظیم اما پراکنده آن را به لحاظ جغرافیایی، سیاسی و رشته‌ای یک جا گرد آورد و رابطه زنده و منطقی بین همه دانشگاهیان را پدیدار سازد. این پارلمان به عنوان یک نهاد سیاست‌گذاری می‌تواند بدون حذف تشکل‌های موجود دانشجویی، دیگر اندیشه‌های متنوع را در کنار آنها بشاند و همه را در خود جای دهد. دفتر تحکیم وحدت به مثابه تنها تشکل علنی و قانونی و به دلیل سمت گیری‌های مثبت خود در سال‌های اخیر، می‌تواند نقش مشری در ایجاد پارلمان دانشجویی ایفاء کند و خود مجری و شکل دهنده این پارلمان باشد که ایده آن اولین بار در میان خود همین دفتر شکل گرفته است. نکته مرکزی اما در چنین اقداماتی همانا آنست که بر دموکراسی هر چه بیشتر تکیه شود.

ما همچنین بر آنیم که ارتباط وسیع در میان خود دانشجویان، ضامن وسیع‌ترین ارتباط جنبش دانشجویی با اقتدار مختلف مردم است. اگر دانشجویان سازمان‌گر و فعال بتوانند مشوق دانشجویان برای تشکیل شوراهای صنفی دانشجویی بشوند و بدین طریق مجموعه بیشتری از دانشجویان را جذب فعالیت‌های دانشگاهی بکنند، آن‌گاه با یک بدنه دانشجویی عظیم روبرو می‌شوند و زمینه نیز برای سازماندهی بیشتر و بزرگ‌تر می‌یابند. با توجه به این که دانشجویان از میان همه طبقات و گروه‌های اجتماعی جامعه وارد دانشگاه‌ها می‌شوند، و با در نظر داشت این که حتی کمتر روستایی‌ها می‌توان سراغ یافت نوجوان و جوانی از آن دانشگاه نباشند، و بلاخره این واقعیت که تقریباً همه خانواده‌ها با موضوع دانشجو و دانشگاه درگیر هستند، جنبش دانشجویی می‌تواند به یک حلقه پیوند در جنبش عام دموکراتیک کشور بدل شود.

راهی که جنبش دانشجویی کشور ما پیش رو دارد، مسلماً هموار و کوتاه نیست. در این مبارزه گام به گام، باید بر موانع صعب و سخت غلبه کرد. حکومت جمهوری اسلامی از طریق قانون و زور، و با سیاست تفرقه افکنی و تطمیع، اخراج از دانشگاه و زندان‌ها بر هر اقدامی دست می‌زند و خواهد زد که جنبش دانشجویی سر بر نیارود، منحرف شود و یا سرکوب گردد. دانشجویان بیدار دل‌امی دانند و بیشتر باید بدانند که امکانات آنان برای پیشبرد موفقیت آمیز پروژه‌های مدیرانه، دموکراتیک و متکی بر توده دانشجویی، بسیار است. خواسته‌های صنفی آنان کاملاً بر حق است و از پشتیبانی دستکم معنوی جامعه مدنی ایران برخوردار می‌باشند. یک نکته در این میان اما روشن تر از هر نکته دیگری است، یک محیط جوشان علمی با گستره یک و نیم میلیونی آن‌را، هیچ قدرتی نمی‌تواند به سکوت و انفعال وادارد! دانشجو و دانشگاه مرکز تغذیه جامعه روشنفکری و اندیشه ساز کشور ما است. و مقابلاً همین جامعه، منبع تنویریک برای جنبش دانشجویی است. جنبش دانشجویی، جنبشی است روشنگر و جنبشی است در همگان حال متکی بر نیروی روشنگری خارج از دانشگاه. ما به مبارزه پیگیر دانشجویان میمانان برای رسیدن به خواسته‌های صنفی و سیاسی دموکراتیک شان اطمینان داریم. جنبش دانشجویی در میهن ما دستکم شصت سال سنت مبارزاتی دارد. جنبش دانشجویی در ایران کنونی، در صف مقدم مبارزه برای آزادی و دموکراسی قرار گرفته است. و ما، یقین داریم که پرچم ۱۸ تیر همواره در امتزاز خواهد ماند.

پرلین بادشمار نیم قرن دانشجو، اتحاد مبارزه، پیروزی، برافراشته باد پرچم پرافتخار دانشجو، پرچم ۱۸ تیر!
هیئت سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۵ تیر ماه ۱۳۸۳



گسترده تری با سایر اقشار جامعه ما که در تحولات می توانند تأثیر گذار باشند، داشته باشد. مثل جوانان، زنان، کارگران، البته یک تفاوتی که این دوره با دوره های قبل، مثلا جنبش دانشجویی در زمان شاه، یا حتی اوایل انقلاب دارد این است، طیف دانشجویی در جامعه ما به یک نیروهای خیلی وسیع تبدیل شده و یک نیروی اجتماعی بزرگی است. یکی از انتقاداتی به فعالین جنبش دانشجویی در سال های اخیر وارد است، همین موضوع است. آنها به ارتباط بین جنبش دانشجویی با اقشار دیگری اجتماعی کم توجهی کردند. جنبش دانشجویی به هر حال اگر تمام ظرفیت موجود خودش را هم به میدان بیاورد، برای تغییر و تحول در جامعه به هیچ وجه کافی نیست. جنبش دانشجویی هر چند امروز از نظر سیاسی به یکی از گروه های مرجع تبدیل شده، ولی یک نقش به عنوان در واقع یک نقش هدایت گر می تواند در جامعه ما مطرح باشد، ولی خود جنبش دانشجویی نیرو کافی برای ایجاد تحول ندارد. به نظر من یکی از عواملی که این ضعف را برطرف کند توجه بیشتر دانشجویان، به موضوع عدالت خواهی در جامعه ماست، تاریخی جنبش دانشجویی پیش از انقلاب و در آستانه انقلاب در این زمینه که تجارب مثبت زیادی دارد، جنبه عدالت خواهانه ولی داشته و یکی از سرکوب های اول انقلاب و در حرکت های جدیدی که شروع شد متأسفانه این جنبه تضعیف شد. در جنبش دانشجویی، بخش زیادی به دلیل تأثیر شدید اصلاح طلبان روی دانشجویان، اصولا به این موضوع توجهی نداشتند. از این نظر من فکر میکنم با تقویت ایده های عدالت خواهانه در کنار خصلت آزادی خواهانه، جنبش دانشجویی می تواند ارتباطات خودش را از محیط های دانشگاهی فراتر ببرد، با اقتدار دیگری در جامعه ما ارتباط بگیرد تا در مجموع قادر به ایجاد این تحول جدید باشد.

مصاحبه رادیو رسانه با آقای ف. تابان سردبیر سایت اخبار روز پیرامون جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی در مرحله تحول تعیین کننده قرار گرفته است

جنبش دانشجویی مهمترین نکته ای که امروز باید سرمشق قرار بدهد، بیرون آمدن از دانشگاه و تلاش برای ایجاد ارتباط گسترده تری با سایر اقشار جامعه ما که در تحولات می توانند تأثیر گذار باشند، داشته باشد. مثل جوانان، زنان، کارگران، البته یک تفاوتی که این دوره با دوره های قبل، مثلا جنبش دانشجویی در زمان شاه، یا حتی اوایل انقلاب دارد این است،

این چند ساله اخیر این امر موجب شد مجموعه نیروهای دانشجویی که خودشان را در آن مفاهیمی که این دفتر طرح می کرد، مثل اصلاح طلبی حکومت فضای مناسب برای فعالیت نداشته باشند. به نظر من طیف اکثریت دفتر تحکیم وحدت ال آن متوجه این مشکل شده و با طرح موضوع پارلمان دانشجویی سعی می کند یک ظرف مناسبی را پیدا کند. برای فعالیت مجموعه دانشجویان با گرایشات مختلف، با سمت گیری سیاسی و اجتماعی مختلف. خوب این امر خیلی مثبت است. نکته دیگری که باید تأکید کنم این است که نقش دفتر تحکیم وحدت در وضعیت فعلی، البته نقش تعیین کننده ای نیست، بیشتر، سیاستها مجموعه حکومت و حرکتی که در جهت سرکوب حقوق دانشجویان آزادی های سیاسی می کند عوامل بسیار مهمتری در پیدایش وضعیت فعلی هستند.

به نظر شما جنبش دانشجویی در شرایط فعلی چه کارها و راه کارهای مشخصی را باید برای بیرون رفتن از وضعیت فعلی در پیش گیرد؟ و دیگر اینکه، آیا عدم پیوند جنبش دانشجویی با دیگر جنبش های اجتماعی از عواملی که هستند یا نه؟

بله من فکر میکنم در واقع پاسخ سوال، همین اشاره آخری است که خود شما کردید. جنبش دانشجویی مهمترین نکته ای که امروز باید سرمشق قرار بدهد، بیرون آمدن از دانشگاه و تلاش برای ایجاد ارتباط

آقای تابان ضمن تشکر از این که دعوت ما را پذیرفتید، با توجه به اینکه جنبش دانشجویی کشور ما نسبت به سالهای قبل، ویژه سالهای پس از خرداد ۷۶ در یک رکود قرار گرفته، شما چه ارزیابی از جنبش دانشجویی دارید؟

خدمت شنوندگان رادیو رسانه سلام عرض میکنم. وضعیت جنبش دانشجویی را میتوان از جنبه های مختلف بررسی کرد. از یک جنبه میتوان گفت در حال حاضر به دلیل سرکوب و فضای بسته، ما شاهد حرکات اعتراضی دانشجویی، اجتماعات و تظاهرات نیستیم. از صحبت های فعالین جنبش دانشجویی پیداست که در واقع یک حالت گریز از سیاست، شاید بتوان گفت در بخش های از دانشجویان بوجود آمده است. این وضعیت تابعی از وضعیتی است که در جامعه وجود دارد. و تقریبا در همه بخشهای جامعه یک چنین حالتی هست. منتها به نظر من از منظر دیگری می شود به این جنبش نگاه کرد. از نظر سیاسی فکری. در واقع بنیادهای نظری جنبش دانشجویی در یک مرحله تحول تعیین کننده است. این تحول تعیین کننده از مدتی پیش شروع شده است. دانشجویان همشما را گذاشتند دوری از قدرت و نقد فعالیت های دانشجویی طی بیست و چند سال. و در واقع مضمون این تحول آن است فعالیت های دانشجویی که از حمایت از حکومت، حتی بیشتر از آن می توان گفت در واقع بازوی اجرائی حکومت و به عنوان نماینده حکومت بودند بعد به ایده های اصلاح طلبانه رسیدند، از ایده های اصلاح طلبانه بعد از مدتی گذر کردند، آمدند در سطح اندیشه های که از جانب نیروهای نزدیک به حکومت، در خارج از حکومت مطرح می شد مثل نیروهای ملی مذهبی اینها. ال آن به اعتقاد من بخش پیشرو جنبش دانشجویی از این هم گذر کرد و شعارهایی که اینها مطرح می کنند و ایده های جمهوری دموکراتیک ایده جمهوری خواهی دموکراتیک است. و این نظر تأثیر بزرگی در حرکات آینده جامعه ما خواهد داشت. از

ای وای بر اسیری که از یاد

ادامه از صفحه ۱

این دانشگاه بزرگ ملی بگذریم. زیرا ساختم اکنون نه درباره احمد باطنی ها و نه از آقاچری ها است. بسیاری کسانی که با شهادت و اندیشه های متفاوت به زندان ها رفته اند و اسم آنها را همه میدانند. گروه هایشان برای آنها بیانیه صادر کرده اند. سازمان های بین المللی مدافع حقوق بشر نام آنها را دارند و تلویزیون های جهانی از آنها نام می برند. اما چه بیایند کسانی که حتی خانواده هایشان نیز از آنها اطلاعی ندارند. زندان های خارج از مرکز یا غیررسمی رژیم که هنوز به مردم معرفی نشده اند، جایگاه اینگونه افراد است. بسیاری هم که خانواده هایشان از آنها با اطلاع ولی نمی خواهند نام زندانی آنها بر سر زبان ها بیفتد. چون گمان می برند در این صورت عزیزانشان مورد آزار و اذیت بیشتری قرار می گیرند. در صورتی که تجربه به دفعات ثابت کرده است هر چه تبلیغات و فشارهای بین المللی بیشتر باشد، رژیم ایران نیز مجبور به دادن امتیازات بیشتری به زندانیان سیاسی می شود.

یکی از این زندان های خارج از مرکز رژیم که زندانیان گمنام بسیاری نیز در آن محبوس می باشند، زندان رجایی شهر کرج گوهر دشت لاری باشد. در مورد این زندان هر چه که بگویم کم گفته ام. راستی زندان عجیبی است. پرسنل این زندان به دلیل اینکه همیشه دور از دسترس و دور از بازرسی های بوده هنوز رفتاری همانند زندانیان دهه ۶۰ این بازندان دارند. جای تعجبی ندارد که بگویم بازجویان این زندان، قبل از شکنجه متهمین خود وضو می گیرند و به گمانشان کارشان ثواب هفتاد هزار حج واجب را دارد. این زندان برای زندانیان سیاسی طراحی شده و تمامی بندهای آن از سلول های انفرادی تشکیل شده است.

کردند و به راستی رفتار و کردارشان تمام مسلمانانی که آنها را می شناختند، شرمند می ساخت. آقای بهنام میثاقی زمانی که به زندان آمد پسر ۳ ساله داشت. همیشه به این نکته فکر می کردم پسر این زندانی در مورد دین اسلام چگونه قضاوت خواهد کرد؟ دینی که ۵۱ سال آغوش گرم پدر را به جرم متفاوت بودن اندیشه بر او حرام کرد. آرزو دارم روزی آن پسر را ببینم و به او بگویم که...

بگذریم. این اسامی کسانی بودند که بنده با آنها برخورد کرده بودم و می شناختم. صد البته بسیار کسانی هستند در سال های دیگر این زندان بزرگ که روح بنده هم از آنها اطلاعی ندارد. از کسانی که دوستان و یا اعضای خانواده آنها به جرم سیاسی در زندان های رژیم محبوس می باشند تقاضا می کنم که با من تماس بگیرند تا بتوانیم حداقل از آنها بادی بکنیم و شهامشان را قدر بشناسیم. امروزه دیگر همه خوب میدانیم که چه زندان های مخفی و خانه های امنی وجود دارد که هزاران جوان فقط به جرم دگراندیشی در آنها زنده بگور شده اند. بله زنده بگور. هر کس که سلول های انفرادی این حکومت به ظاهر اسلامی را تجربه کرده است، کلمه زنده بگور را بارگاری و بی وجود خود درک می کند. در پایان از تمام مدافعان حقوق بشر و فعالین سیاسی و مبارزین راه آزادی می خواهم که نگذارند زندانیان سیاسی بخصوص آنها که در زندان های خارج از مرکز و مخفی رژیم هستند فراموش شوند. به امید روزی که چیزی به نام زندانی سیاسی از واژگان مردم دنیا حذف گردد.

زنده باد آزادی
بر قرار باد دموکراسی
پاینده ایران

تتها ورزش کانگفو توایک ورزش رزمی چینی) بود. آقای محمد ابراهیمی به ۲۱ سال و ۱۰ ماه حبس محکوم شده است و تا کنون در زندان سه باز دوجار سکنه مغزی شده است. با اینکه نظر پزشک زندان بستری شدن وی در یک بیمارستان مجهز بود ولی تا کنون از انتقال وی به بیمارستان خارج از زندان جلوگیری شده است اتهام وی اقدام علیه امنیت کشور از طریق تشکیل گروه غیر قانونی و گفتن سخنان مملحنه است.

از زندانیان دیگری که در این زندان به دست فراموشی سپرده شده است باید از آقای رضا عامری از گروه مهدویت نام برد که به حبس ابد محکوم گردیده است. وی از سال ۷۸ تا کنون در زندان به سر می برد. متأسفانه در مورد این زندانی سیاسی اطلاعات بیشتری در دست ندارم.

دوتن از زندانیان هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران هم در این زندان می باشند که خانواده هایشان تا دو سال خیری از آنها نداشتند. این جوانان از سال ۹۷ در سلول های انفرادی بسر می بردند و متأسفانه از آنها فقط اسم کوچکشان از میزبانم افشین و حجت. حجت به جرم هواداری به اعدام و افشین به ده سال زندان محکوم شده اند.

یکی از انتقادات همیشگی بنده از سازمان مجاهدین خلق ایران همین نکته است که هیچگاه به اهمیت حمایت تبلیغاتی از هوادارانش که به زندان می افتند پی نبرده است.

از دیگر کسانی که به جرم متفاوت بودن عقاید در آن زندان نگهداری می شدند دوتن از پیروان دین بهائیت به نام های بهنام میثاقی و کیوان خلیج آبادی است. جرم آنها نگهداری کتب بهائیت و ترویج این دین بود و بخاطر آن مدت ۱۵ سال در این زندان محبوس بودند. این دو زندانی مقاوم به تازگی آزاد شده اند. ۱۵ سال ظلم بزرگی بود که این دوتن با سرافرازی تحمل

تا جایی که بنده با خیرم اکنون در زندان رجایی شهر کرج بیش از ۸۰ زندانی سیاسی وجود دارد. حدود ۷۴ تن از این زندانیان اعضای عرب تبار هوادار القاعده هستند. این ۷۴ نفر در سالن ۵ بندی که اختصاص به وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران دارد نگهداری می شوند. حفاظت از این بند تا جایی است که هیچ یک از کارکنان سازمان زندان ها هم حق رفتن به این سالن را ندارند. درب سلول های انفرادی این زندانیان باز است و دو کارگر افغانی با جرم موادمخدر از بندهای دیگر به آنجا برده می شوند تا روزها نقش خدمتکار را برای این زندانیان بازی کنند. به این مسلمانان بنیادگرا در آن زندان توجه خاصی می شود و از نظر امکانات و رفاهی در بهترین شرایط یک زندانی به سر می برند. البته باید توجه داشت که مراقبت امنیتی شدیدی هم از این گروه می شود تا مبادا خبر بودشان به بیرون از زندان درز کند. شایعه حضور پسر بن لادن در بین این افراد بسیار قوت دارد.

اما این وضع برای زندانیان دیگر وجود ندارد. آقای علیرضا جباری از اعضای کانون نویسندگان که توسط دادگاه ویژه فرودگاه مهرآباد به ۵ سال حبس و ۳۰۰ ضربه شلاق محکوم شده است. سازمان زندان ها در مورد این نویسنده و مترجم تا جایی پیش رفت که می خواست وی را به کار بدنی اجباری و اداری کند.

روشنفکر دیگری که در این زندان مخوف مدت دو سال است در بدترین شرایط نگهداری میشود آقای محمد ابراهیمی از اعضای سازمان علم حق و عدالت می باشد. جالب است که توجه کنیم سازمان علم حق و عدالت تا قبل از دستگیری آقای محمد ابراهیمی اصلا یک سازمان سیاسی نبود. تنها کار این سازمان تا آن زمان جمع کردن جوانان و انجام بحث های کاملا مذهبی بود. نقطه اشتراک تمام این جوانان هم تنها و

مشابه باشد، با جنبش دانشجویی در اروپا و آمریکا در این سالها مشابهت داشت. سازمانهای سیاسی سنتی قادر به پاسخگویی به رادیکالیسم این جنبش نبودند و نمیتوانستند در اس این جنبش قرار گیرند. یکی از خصوصیات این جنبش نفی نقش رهبری کننده سازمانها و احزاب سیاسی موجود بود.

در این سالها انجمن های نمایندگانه دانشجویان در برخی از دانشگاهها انتخاب شدند ولی سازمان سراسری دانشجویی وجود نداشت. بخش بزرگی از دانشجویان فعال با فعالیت های علنی دانشجویی مخالف بودند و شرکت یا عدم شرکت در اینگونه فعالیت ها، یکی از مرکزی ترین مباحث فعالین دانشجویی در آن سالها بود.

با شکل گیری سازمانهای چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق که محصول رادیکالیسم حاکم بر روشنفکران و دانشجویان ایران بودند، دانشجویان علاقمند به مسایل سیاسی. اجتماع عمده تا به این سازمانها گرایش پیدا کرده و آنها را نماینده خود میدانستند. چگونگی برخورد با مبارزات سیاسی و فعالیت های علنی در دانشگاه، در درون خود این سازمانها نیز تداوم یافت و کادرهای این دو سازمان بالاخص فداییان برخورد های متفاوتی با این امر داشتند.

با توجه به اینکه شما از مسئولین فعالیتهای دانشجویی در آن زمان بودید، نقش شما در سازمان فداییان در این رابطه چه بود؟

من در سالهای ۱۳۵۲ - ۱۳۵۱ در ارتباط با سازمان تحت مسئولیت رفیق حمید اشرف و مسئول فعالیت های دانشجویی سازمان بودم. حمید اشرف قصد داشت که شاخه تیم معینی را بعنوان شاخه سیاسی سازمان دهد و تصمیم بر این بود که من هم مخفی شده و در این تیم و با مسیولیت بخش دانشجویی سازماندهی شوم.

آیا چنین شاخه ای بعد ها تشکیل شد؟

من در مهرماه ۵۲ قبل از مخفی شدن، دستگیر شدم و بنظر می رسد که این ایده بعدها پیگیری نشد. در آن زمان بخشی از رهبری و کادرهای سازمان چنین نوع فعالیت هایی فعالیت های علنی دانشجویی را کم ثمر و ارتباط گیری با آنرا خطرناک میدانستند. مظا رفیق علی اکبر جعفری که در آن زمان فرد دوم سازمان بود چنین نظری داشت. من نمیدانم عدم تلاش سازمان جهت رهبری مبارزه دانشجویی تا چه حد متأثر از این مباحث و تا چه حد ناشی از مشکلات عملی بود.

هدایت مبارزات دانشجویی یا توجه به نفوذ سازمان در دانشگاهها که به همراه هواداران مجاهدین اکثریت قریب با اتفاق دانشجویان فعال را تشکیل میدهند، چگونه انجام میشد؟

تا آنجا که من اطلاع دارم رهبری سازمان تلاشی برای هدایت این مبارزات انجام نمیداد. فعالیت سازمان در آن سالها در سطح دانشگاه به تبلیغات، پخش اعلامیه و عضوگیری از فعالین دانشجو محدود بود. دانشجویان هوادار سازمان بدون ارتباط مستقیم تشکیلاتی این مبارزات را آنگونه که خود تشخیص میدادند رهبری میکردند و نقشی تعیین کننده در هدایت این مبارزات داشتند.

آیا در طی سالهای دهه ۵۰ تلاشی برای شکل دهی سازمان دانشجویی بعمل آمد؟

در سال ۵۱ دانشجویان فعال هوادار سازمان تصمیم گرفتند که اطلاعیه های خود را در رابطه با مسایل دانشجویی با یک امضا واحد منتشر کنند و نام دانشجویان مبارز را انتخاب کردند. این تصمیم ابتدا در دانشکده فنی اجرا شد و سپس دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق در دیگر دانشکده ها نیز از این نام استفاده کردند. آیا میتوان دانشجویان مبارز را یک سازمان دانشجویی یصاحب آورد و آنرا پیش دو آمد سازمان دانشجویان پیشگام دانست؟

پیرامون چگونگی تشکیل و فعالیت سازمان دانشجویان پیشگام سازمان دانش آموزان پیشگام

مصاحبه با رفیق مهدی فتاویور

دانشجویان مبارز تنها یک عنوان بود و محافل مختلف بدون رابطه با یکدیگر از این عنوان استفاده میکردند. محافل هوادار سازمان در بسیاری از موارد، مواضع متفاوتی داشتند و به همین دلیل مواضع مندرج در این اطلاعیه ها هر گاه از جنبه افشاکاری فراتر رفته و رهنمود و یا موضع گیری مشخصی را مطرح میکرد، با یکدیگر متفاوت بودند.

ایده تشکیل سازمان دانشجویان پیشگام برای اولین بار برای شما چه زمانی مطرح شد؟

من در تابستان سال ۵۶ از زندان آزاد شدم. با تعدیلی که در سیاست سرکوب صورت گرفته بود، فضای دانشگاهها دگرگون شده بود. مباحث سیاسی آزادانه تر انجام میشد. جزوات سازمانهای سیاسی ورق ورق شده در کنار دیوار چیده میشد و برخی از دانشجویان سرشان میکشیدند، ساعتها نشسته و این جزوات را مطالعه میکردند. هر چند هواداران سازمان در میان دانشجویان، موقعیت انحصاری گذشته را نداشتند و بخشی از دانشجویان چپ به حزب توده ایران و یا نیروهای خط سوم گرایش پیدا کرده بودند، ولی کماکان نیرومند بودند. با اوج گیری جنبش توده ای در سال ۵۷ جنبش دانشجویی گسترده تر و فزاینده شد. تارخ سازمان و انطباق مواضع سازمان با روانشناسی دانشجویان در این مقطع، به تقویت نیروی سازمان در دانشگاهها انجامید چنانکه در نیمه دوم سال ۷۵ مجددا اکثریت قاطع دانشجویان چپ سازمان گرایش پیدا کردند. در دانشگاهها بر خلاف کل جامعه، هواداران خمینی مسلط نبودند و بخش عمده دانشجویان گرایش چپ داشتند.

من در تابستان سال ۵۷ به این نتیجه رسیدم که امکان تشکیل یک سازمان علنی سیاسی دانشجویی وجود دارد. من در آن زمان زندگی مخفی داشتم و در ضمن با تعدادی از مسئولین اصلی فعالیت های دانشجویی در رابطه بودم. بالاخص پس از ۱۷ شهریور ماه باین نتیجه رسیدم که امکانات رژیم برای سرکوب محدود گردیده و بطور فعال در این جهت اقدام کردم. دویری سازمان در این زمینه چه موضعی داشت؟ در آن زمان هر یک از کادرهای سازمان در حیطه فعالیت خود از اختیار عمل برخوردار بودند و حتی تصمیم گیری داشتند و من در ارتباط با فعالین دانشجو و مبارزات دانشجویی بودم و میتوانستم تصمیم گیری کنم. در سطح رهبری سازمان تشکیل یک سازمان دانشجویی علنی مورد بحث قرار نگرفت. من همان اوایل این ایده را یکبار در جلسه مشترک معارف اجرائی و شورای سیاسی مطرح کرده و نظر و تصمیم خود را که قصد دارم در این جهت حرکت کنم با رفقا در میان گذاشتم. رفقا مجید عبدالرحیم پور و رضا غبرایی با این فکر برخورد مثبت داشتند ولی این ایده زیاد جدی گرفته نشد و بحثی صورت نگرفت. یکبار هم زمانی که کار تا حد زیادی پیش رفته بود و در صدد اعطای رسمی تشکیل این تشکیلات بودیم به خانه ای که فر نگهدار و علیرضا اکبری در آن زندگی میکردند رفته و تمام شب را در رابطه با مسایل مختلف منجمله سازمان پیشگام صحبت کردیم. آنها بشدت از این اقدام استقبال کرده و یکسری پیشنهادات مثبت مطرح کردند. البته اگر این بحث بطور جدی در سازمان مطرح میشد قطعاً برخی رفقا با آن مخالفت کرده و مباحثی درگیر میشد. مظا مسئول شاخه ما احمد ظلمی هادی نسبت به اقدامات من بدبین بوده و از این بیم داشت که اینگونه اقدامات ضرباتی را متوجه سازمان سازد و ما چند بار در این رابطه با هم مباحث گاهاتندی داشتیم. پس از تشکیل این سازمان و آشکار بودن نتایج مثبت آن، همه رفقا از

فعالیت در ماههای قبل از انقلاب با شرایط تطابق داشت و مشکلی بوجود نیامورد ولی پس از انقلاب و تشکیل دفتر مرکزی پیشگام، شکل دهی رهبری متمرکز ضروری بود. هرچند در این دوره تا حدی ساختار رهبری شکل گرفت ولی تاخیر در شکل دهی مرکزیت رسمی این سازمان، دشواریهای متعددی پدید آورد. در این دوره رضی تابان و علی سلیمی نقش مرکزی را در اداره دفتر پیشگام بر عهده داشتند.

وضعیت این تشکیلات در دانشگاههای شهرهای دیگر کشور بجز تهران چگونه بود؟

پس از شکل گیری سازمان دانشجویان پیشگام در تهران، این سازمان بالاخص پس از انقلاب بسرعت گسترش یافت و در همه شهرهایی که دانشگاه داشتند، دفاتر پیشگام تاسیس شد. این سازمانها عمدتاً بر اساس تجربه و الگوی سازمان پیشگام در تهران سازماندهی میشدند.

آنان مستقل از تشکیلات مرکزی پیشگام در تهران سازماندهی شده و در رابطه با تشکیلات سازمان فداییان در محل فعالیت میکردند. رابطه آنان با دفتر مرکزی پیشگام در حد انتقال تجربه و رد و بدل اعلامیه و نشریات بود. حلقه و اصل این تشکل ها با یکدیگر سمت گیری، اعتقادات و سیاست های مشترک بود. بخش عمده فعالیت های سیاسی و تبلیغی سازمان توسط پیشگامها انجام میشد.

تجربیات سازمانهای دانشجویی گذشته مثلا سازمانهای دانشجویی وابسته به حزب توده ایران تا چه حد توسط پیشگامی ها مورد استفاده قرار گرفت؟

دانشجویان پیشگام تداوم مبارزات دانشجویان در نیمه دوم دهه ۴۰ و دهه ۵۰ بودند و متأسفانه ارتباط این جنبش با مبارزات دانشجویان در دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ ضعیف و حتی میتوان گفت کسسته بود. تجربیات پیشین مبارزات دانشجویی بندرت مورد استفاده پیشگامها قرار میگرفت.

رابطه سازمان و تشکیلات پیشگام چگونه بود؟

تا آنجا که به مسئولین سازمان پیشگام برمیگردد، دهی رهبری سازمان را بطور کامل تایید کرده و آماده آن بودند که در چهارچوب تصمیمات رهبری سازمان فعالیت نمایند ولی با این وجود این رابطه در ابتدا دچار ابهام و مشکل آفرین بود. تشکیلات پیشگام بعنوان یک تشکیلات سیاسی دانشجویی در قبال همه مسایل سیاسی پر اهمیت جامعه موضع گیری میکرد. این موضع گیریها بالاخص بدلیل خصلت غیر متمرکز این سازمان، در برخی موارد از نظر رهبری سازمان غیر دقیق و یا نادرست بود و با توجه به نیرومندی این سازمان و عدم روشنی حیطه وظایف تشکیلات پیشگام، مشکلات و تشکلهایی را در روابط رهبری سازمان فداییان و پیشگام بوجود میآورد.

در اواسط سال ۵۸ جلسه ای با شرکت من و رفقا مجید عبدالرحیم پور، علی توسلی، اصغر سلطان آبادی و رحیم اسداللهی مسئولین تشکیلات سازمان و تشکیلات تهران برگزار گردید. از پیشگامها هم مریم سفوت و رضی تابان شرکت داشتند. برای من این جلسه یکی از دشوارترین جلساتی بود که در آن دوران داشتم. در این جلسه تشکیلات پیشگام و من بشدت تحت فشار قرار گرفتیم. حتی پیشنهاد شد که تشکیلات پیشگام بعنوان یک سازمان منحل شده و کادرهای آن در تشکیلات سازمان سازماندهی شوند و با سازماندهی تعدادی از دانشجویان در یک کمیسیون، تنها از عنوان پیشگام برای صدور اطلاعیه های سازمان استفاده شود. ما با این نظر مخالفت کردیم البته مجید و علی توسلی نیز با این نظر موافق نبودند و بعد از ساعتها بحث مشاجره تصمیم گرفته شد که رابطه سازمانهای محلی پیشگام با دفتر پیشگام قطع شده، آنها در ایالات تحت رهبری کمیته های ابائلی سازمان یابند و در تهران هم بخش عمده کادرها و مسئولین سازمان پیشگام از این سازمان بیرون آمده

آن استقبال کردند. من بیشترین گفتگوها در این زمینه را با تعدادی از رهبران فعالیت های دانشجویی که با آنها در رابطه بودم، داشتم و در قرارهای متعددی که با هر یک از آنها جداگانه انجام میدادم، جوانب کار را مورد بررسی قرار میدادیم.

شما با چه کسانی در رابطه بودید؟

من با علی سلیمی دانشکده پلی تکنیک، اصغر سلیمی کشاورزی، تقی قانع خشک بیجاری دانشسرای عالی، محمد رضا صاحب نسق دانشکده فنی در رابطه بودم و همچنین حمید چشم براه و آذر از دانشکده اقتصاد با مریم سلطوت که با من در یک شاخه بود، در رابطه بودند و ارتباط با آنها هم از این طریق برقرار بود. در ابتدا همین ۵ دانشکده با ضافه نمایندگان دانشکده های علم و صنعت و دانشکده صنعتی اولین جلسات را برگزار کرده و تشکیل سازمان پیشگام را زمینه سازی کردند. البته من با افراد فوق جداگانه رابطه داشتم و هر یک از آنها، از رابطه دیگران با سازمان مطلع نبودند. چطور شد نام دانشجویان پیشگام را انتخاب کردید؟

من در ابتدا بر این نظر بودم که نام این سازمان، دانشجویان مبارز باشد و تداوم مبارزات دانشجویان در دهه ۵۰ را منعکس کند. این ایده با یک مشکل مواجه شد. پس از ضربات سال ۵۵ و بالاخص پس از انشعاب بخشی از کادرهای سازمان در مخالفت با مشی مسلحانه و پخش جزوه نوشته شده توسط توریج حیدری بیگوند در این رابطه، تعداد زیادی از هواداران سازمان در دانشگاهها ضرورت مشی مسلحانه را رد کردند. تعدادی از آنان که از فعالین فعالیت های دانشجویی در دانشکده فنی دانشگاه تهران بودند سازمان رزمندگان را بنیانگذاری کردند محمود وحیدی و سعید کرد. ولی کماکان از عنوان دانشجویان مبارز در اعلامیه های خود استفاده میکردند، در نتیجه عنوان دانشجویان مبارز از سال ۵۶ توسط دانشجویان متعایل به سازمانهای خط ۳ نیز مورد استفاده قرار میگرفت و انتخاب این نام میتواند اغتشاش پدید آورد. مابین نامهای متعددی که پیشنهاد شده بود، نام پیشگام برگزیده شد.

نقش سازمان دانشجویان پیشگام در جریان انقلاب چه بود؟

در ماههای قبل از انقلاب تشکیلات سازمان چریکهای فدایی خلق کماکان مخفی بود و طبیعی است که امکانات حرکت یک سازمان مخفی محدود است. سازمان دانشجویان پیشگام از همان آغاز فعالیت رسمی از امکانات بسیار گسترده ای در مقایسه با قبل برخوردار شد و به همین دلیل بخش عمده فعالیت نیروهای جریان فدایی از کاتال این سازمان عملی میشد. پیشگام با سازماندهی نمایندگان و جلسات مختلف، امکان تجمع هواداران دانشجو و غیر این سازمان، بدان امکان میداد که در ابعادی اساساً متفاوت، با گذشته، جریان فدایی و مواضع آنرا در سطح جامعه معرفی کند. نیروی عملی جریان فدایی در ماههای قبل از انقلاب در حله اول دانشجویان پیشگام بودند. در جریان انقلاب هم این سازمان بدلیل امکاناتش در بسیج نیرو و حضور متشکل نیروها در انقلاب نقش برجسته ای ایفا کرد.

ساختار و پسری این سازمان چگونه بود؟

این سازمان پس از تشکیل، خصوصیت غیر متمرکز خود را آگاهانه ادامه داد. دانشکده های مختلف اختیار عمل داشتند و رهبری رسمی وجود نداشت. هماهنگی دانشکده ها از طریق جلسات مشترک نمایندگان دانشکده ها برگزار میشد. این شکل

نگاهی اجمالی به مقوله شکنجه

میهن امیدوار

مقدمه

شکنجه یکی از هولناکترین جنایات انسان علیه انسان است که به اندازه نادر حیات بشر قدمت دارد. در گذشته های دور شکنجه غالباً برای انتقام گیری و یا به عنوان تیبیه متخلفین و مخالفین نظام های حاکم اعمال می شده است. در دوران مدرن اما شکنجه عموماً به عنوان یک ابزار سیاسی و برای کسب اطلاعات، گرفتن اعترافات، و یا ایجاد رعب و وحشت در میان مردم استفاده میشود. بطوریکه در بسیاری از کشورهای جهان شکنجه و خشونت بخش جدایی ناپذیر نهادهای ساختاری آنان است. شکنجه را بیامری همه گیر قرن بیستم نامیده اند. در حوزه حقوق بین الملل شاید در هیچ زمینه ای اینهمه قرار داده، اعلامیه، مقاله نامه و مصوبه وجود نداشته باشد که در رابطه با مخالفت با شکنجه و مجازات شکنجه گر نکشته یا تصویب شده است. با این وجود بر اساس تخمین و گزارش سازمان عفو بین المللی شکنجه در دو سوم کشورهای جهان و طبق تحقیق سازمان دیده بان حقوق بشر در نیمی از معالک دنیا اعمال می شود. گزارش عفو بین الملل می افزاید در هشتاد کشور جهان، شکنجه بصورت منظم اعمال میشود و در پنجاه کشور کودکان را نیز شکنجه می کنند. قربانیان شکنجه مردان، زنان و کودکانی هستند که به همه اقشار و طبقات اجتماعی تعلق دارند. در واقع همه گروههای سنی، جنسی، مذهبی و حرفه ای جوامع از مصائب شکنجه و خشونت رنج می برند.

کنوانسیون ضد شکنجه

این کنوانسیون یکی از جامع ترین بخش های قانون بین المللی ضد شکنجه است که هم شکنجه را تعریف می کند و هم یک نهاد بین المللی برای بازبینی عملکرد کشورها به لحاظ عدم ارتکاب به جنایات شکنجه را ایجاد می کند. این کنوانسیون شامل یک مقدمه و سی و سه ماده است که در سه بخش تدوین شده و در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل گذشته و در ۲۰ ژوئن ۱۹۸۷ پس از آنکه بیست دولت مفاد آنرا در مراجع قانونگذاری خود به تصویب رساندند قابلیت اجرایی یافته است.

از نظر این کنوانسیون شکنجه جنایتی است علیه خانواده بشری. کشورهای عضو باید شکنجه را غیر قانونی اعلام کنند و شکنجه گران داخلی را تحت پیگرد قرار دهند.

طبق ماده ۶ این کنوانسیون اگر شکنجه گری از هر جای دنیا در کشور عضو کنوانسیون پیدا شود، باید فوراً به دستگاههای قضایی سپرده شود. طبق ماده اول کنوانسیون ضد شکنجه سازمان ملل متحد، شکنجه عبارتست از هر عمل عمدی که بر اثر آن درد و رنج شدید اعم از روحی یا جسمی علیه فردی به منظور گرفتن اعتراف و کسب اطلاعات اعمال شود. همچنین اعمال مجازات و تیبیه علیه فرد یا اشخاص ثالث بشرط آن که این عمل توسط یک مقام رسمی یا با رضایت و حتی چشم پوشی یک مقام دولتی یا هر

لیبرالیسم نو

ادامه از صفحه ۸
۵. محو مفهوم فصلت عمومی یا 'جامعه' و جایگزین کردن آنها با مسوولیت فردی، وادار کردن تبهی دست ترین مردم یک جامعه به یافتن راه حل هایی برای فقدان مراقبت بهداشتی، آموزشی و امنیت اجتماعی شان توسط خودشان، سپس در صورت شکست خودشان، متهم کردن آنها به این که تبهکارند. در سراسر جهان، لیبرالیسم نو را موسسه های مالی

صاحب مقام دیگر انجام پذیرد، شکنجه تلقی می شود.

هر نوع درد و رنجی که به سبب اعمال قانون علیه کسی بکار رود و یا اعمال شکنجه توسط مقامات دولتی شکنجه محسوب نمی شود.

بدین ترتیب عملکرد کشورهای که در قانون خود شکنجه و حتی غیر انسانی ترین انواع آن را مجاز می دانند، شکنجه محسوب نمی شود. مطا در ایران شلاق زدن مردان به علت نوشیدن مشروبات الکلی و شلاق زدن زنان به سبب عدم رعایت حجاب اسلامی مجاز است. و یا سنگسار زنان مزدوج به علت برقراری رابطه جنسی خارج از ازدواج به عنوان شکنجه تعریف نمی شود. این اعمال البته طبق ماده شانزده کنوانسیون ضد شکنجه مشمول اعمال شقاوت بار، غیر انسانی و تحقیر آمیز می شوند.

منابع تولید شکنجه

جنگ های معاصر یکی از منابع اصلی تولید شکنجه و خشونت هستند و از سوی دیگر حکومت و نیروهای امنیتی شکنجه را به عنوان سلاحی بر علیه دگر اندیشان سیاسی شان بکار می گیرند. ترورهای دولتی که به بعنوان یک ابزار استراتژیک سیاسی مورد استفاده قرار می گیرد، یکی دیگر از منابع شکنجه بشمار می آیند. به این سه منبع باید برخی از گروهها و نیروهای مخالف دولتها را نیز اضافه نمود.

روش های شکنجه

امروزه استفاده از فن آوری جدید، شیوه های روانشناختی، داروهای و مواد شیمیایی در شکنجه بسیاری از علایم فیزیکی حاصل از شکنجه را آنچنان محو یا کم رنگ می کنند که حتی امر تیبیه گزارشات اثباتی را دشوار می سازد. با این وجود شواهد فراوان و مدارک بسیاری در تائید وجود گسترده شکنجه و خشونت در جهان امروز موجود است. اسلوب های شکنجه شامل روشهای زیر است:

۱. مخدوش کردن محیط و فضای زندگی مثل محرومیت از خواب، انزوا
۲. مخدوش سازی دارویی داروهای شل کننده عضلات
۳. روشهای اعمال زور و فشار مثل نظارت اجباری بر شکنجه شدن دوستان نزدیک یا اعضای خانواده
۴. مند های شکنجه بدنی (کتک زدن، تجاوز کردن، قطع عضو کردن، گرسنگی دادن)
۵. روشهای روانشناختی (شرمگین و خجالت زده کردن)

کودکان و شکنجه

مرتبط کردن کودکان به موضوع شکنجه شاید باور نکردنی باشد. لیکن واقعیت هاست که کودکان بسیاری به طور مستقیم و غیر مستقیم در معرض شکنجه های ناشی از صدمات جنگ و اشکال مختلف خشونتهای عمدی قرار دارند. در قرن بیستم و آغاز قرن اخیر کودکان به طور فزاینده ای در مظالم رژیم های ستمگر و مستبد بوده اند. برای درک این پدیده شوم تنها کافی است بدانیم که نیمی از جمعیت آواره یا پانهنده جهان هم اکنون کودکان هستند.

خشونت سازمان یافته به اشکال بیشمار حیات و سلامتی کودکان را تحت تاثیر قرار می دهد. می توان این خشونت ها را در سه مقوله و شکنجه های

مستقیم، ضایعات خانوادگی و ضایعات اجتماعی تقسیم بندی نمود.

اشکال مستقیم شکنجه که در مورد بزرگسالان به کار میرود در مورد کودکان نیز اعمال می شود. آدم ربایی، تجاوز جنسی، کار اجباری یا بیکاری، کتک خوردن، اعدام و بالاخره دیدن اعمال خشونت های شدید و مفرط نسبت به دیگران همچون قتل، تجاوز، کتک کاری یا شکنجه بخصوص در مورد والدین در این دسته قرار دارند. آثاری که خانواده های شکنجه با خشونت دیده با خود حمل می کنند همواره بر زندگی کودکان تاثیرات مخربی دارد. مطا زندگی در شرایط جنگ تاثیرات بسیار غیر قابل پیش بینی و مخربی را به همه اعضای خانواده وارد می کند. این تاثیرات حتی شامل رخدادهایی است که قبل از تولد نوزاد منجر به ضایعات خانوادگی می شود. بطور مشخص والدینی که در معرض جنگ بوده اند یا در زندان هابسر برده اند، دچار انواع عوارض روحی چون افسردگی، اضطراب، غمگینی شدید می باشند و نتیجه آن عدم رسیدگی با توجه لازم به نوزادانی است که بعد از وقوع حادثه بدنی می آیند.

جنایات شکنجه

مرگ، نقص عضو و عوارض فیزیکی طولانی مدت یا همیشگی شکنجه و عوارض روانی و متعدد آن خود می تواند موضوع چندین کتاب و نوشتار باشد.

ضایعات حاصل از شکنجه به علت ماهیت سیاسی شکنجه با خشونت های دیگر یک تفاوت اساسی دارد. بسیاری از قربانیان شکنجه از عالی ترین سنجایای اخلاقی برخوردارند. تجربه ما از کشور خودمان نشان می دهد که اغلب شکنجه شدگان سیاسی از شریف ترین انسان هایی هستند که به علت رشد بالای آگاهی سیاسی خویش به بی عدالتی و جباریت حاکم گردن نهاده اند و در نتیجه مورد زجر و آزار و تحقیر و رفتارهای شقاوت بار قرار گرفته اند. شکنجه گر از هر فرصتی برای دردم شکستن شخصیت آنان استفاده کرده و مرتباً فشار بر آنان را افزایش می دهد. بدین ترتیب این شکنجه شدگان نه تنها باید شرایط سخت زندان و شکنجه گاه را تحمل کنند بلکه باید بر وسوسه دائم خود که آیا قادر به مقاومت خواهند بود یا نه نیز غلبه کنند. از این لحاظ است که بسیاری از عوارض روانی و مخرب شکنجه پس از آزادی فرد از زندان آشکار می شود. گاه بسیاری از افراد شکنجه شده و خانواده های آنان اربزها و اعتقادی را که قبل از ضایعات داشته اند، بعد از آن برای همیشه از دست می دهند. بسیاری از آنان حس اعتماد به دیگران را از دست داده و برای همیشه با حس عمیق سرخوردگی و انزوای طلبی زندگی می کنند.

به جز ضایعات هولناک و فیزیکی شکنجه جنبه های روانی آن شامل اضطراب، افسردگی، تحریک پذیری و احساس گناه، شک و تردید، احساس ناتوانی جنسی، از دست دادن تمرکز، آشفتگی، بی خوابی، کابوس، ضعف حافظه، و یا از دست دادن حافظه تنها گوشه های کوچکی از عوارض عمومی و دیر پای شکنجه هستند.

چرا شکنجه در سطح جهانی ریشه کن نمی شود؟

۱. اعمال شکنجه در کلیه کشورهای دنیا بصورت مخفی و دور از چشم دیگران انجام می شود. حتی قربانیان شکنجه بخاطر ترس از دستگیری مجدد و در

معرض مخاطره قرار گرفتن دوباره خود و خانواده هایشان، و گاه به دلایل دیگر مانند عدم یاد آوری خاطرات گذشته و یا قدرت جلوه ندادن قدرتهای حاکم، داستان شکنجه خود را در اعماق سینه پنهان نگه می دارند. بدین ترتیب جنایات شکنجه همواره مورد انکار قرار می گیرند و با هاله های گوناگون پوشانیده می شوند.

۲. عدم پذیرش، امضاء و یا رعایت مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز کنوانسیون ضد شکنجه از سوی بخشی از کشورهای جهان مانند کشور ایران از یکسو، و چشم پوشی سایر کشورهای قدرتمند جهان در ملزوم نمودن اینگونه کشورهای به امضاء و رعایت مفاد اعلامیه ها و کنوانسیونهای بین المللی به خاطر حفظ مصالح اقتصادی و سیاسی خویش از سوی دیگر مانعی اساسی در برابر مبارزه با شکنجه در سطح جهانی و ملی پدید می آورد.

۳. گاه باورها، ارزشها و مسائل فرهنگی ملتها بخصوص در رابطه با مفهوم و شیوه های انتقام گیری از سویی و نازل بودن سطح سواد و دانش عمومی نسبت به قوانین مدنی مانع بروز فشار افکار عمومی نسبت به جنایات شکنجه می شود. و بر این اساس دولتها و ارگانهای شکنجه گر توجیهات و دستاویزهای خود را در رابطه با اعمال غیر انسانیشان به مردم مقبولانند.

۴. قوانین بین المللی نیز خود زایده روابط بین دولت ها هستند و طبعاً نقاض خود را دارند. اما تضاد مهم کنوانسیون ضد شکنجه به خصوص در مقایسه با سایر قوانین بین المللی این است که دولتهای عضو باید آنرا به مورد اجرا گذارند و اغلب این دولتها خود عامل و مسئول جنایتهای شکنجه علیه اتباع خود هستند.

۵. فرار شکنجه گران از مجازات عامل مهم دیگری است که سد راه ریشه کن کردن شکنجه در سطح جهان است. مهمترین دلیل این امر این است که حتی زمانی که بظاهر در کشور یا انتخابات آزاد هم صورت می گیرد، کل سیستم سیاسی دستخوش تغییر نمی شود و میره های کلیدی بخصوص در دستگاههای پلیس و ارتش (در مقام های خود ابقا می شوند. مسلم است که این افراد همکاران سابق خود را مورد پیگرد قانونی قرار نمی دهند. گاهی نیز از ترس افساء شدن جنایات خودشان از انجام این کار سر باز می زنند.

۶. نهاد های قضایی بین المللی همچون دادگاه جنایت بین المللی که می تواند جنایتکاران جنگی و کسانی را که علیه بشریت مرتکب جنایات شده اند را مورد محاکمه قرار دهد اغلب و متأسفانه به علت نداشتن بودجه و پرسنل کافی موفقیت چندانی نداشته اند. موفقیت این دادگاهها و مصوبات قانونی که به آنها قدرت اجرایی می دهد به تمهد و کمک های مالی و فنی دولتهای عضو بخصوص کشورهای پیشرفته صنعتی نيلز دارند.

سخن آخر، اینکه شکنجه یک جنایت مجرد و انتزاعی نیست. شکنجه بخشی از دستگاه پیچیده سرکوب و اختناق است. هر نوع کوشش در مسیر دموکراتیزه کردن سیستم سیاسی و ایجاد مکانیسمی برای پیگرد و به حساب و کتاب نشان دادن آمران و عاملان، دولت ها و مقامات دولتی می تواند اعمال شکنجه را در جامعه محدود کند.

لیبرالیستی است. حامیان آن به شدت کار می کنند تا حمایت از کودکان، جوانان، زنان، سیاره ما... را نفی کنند و می گویند تا ما را بفریبند تا با گفتن این که این باعث خواهد شد تا دولت دست از سر من بردارد، آن را بپذیریم. افراد ذی نفع از لیبرالیسم نو اقلیتی از مردم جهان اند. برای اکثریت گسترده ای رنجی بیش از پیش به همراه می آورد. رنجی بدون دستاوردهای کوچک و صعب الحصول شصت سال گذشته، رنجی بی پایان.

هزینه زندگی ما ۸۰ درصد بالاتر رفت. در مکزیک بیش از ۲۰۰۰۰ شغل کوچک و ورشکست شد و بیش از ۱۰۰۰ شرکت متعلق به دولت، خصوصی شد. همان گونه که دانستندی می گوید: لیبرالیسم نو به معنای استعمار نوی آمریکای لاتین است. در ایالت متحد، لیبرالیسم نو برنامه های رفاه اجتماعی را نابود می کند، به حقوق کارگران (از جمله کارگران مهاجر) حمله می کند و برنامه های اجتماعی را تقلیل می دهد. 'نیام' جمهوری خواهان درباره آمریکا به تمامی نو،

قدرتمندی چون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و بانک توسعه رفاهه یا آمریکا تحمیل کرده اند. لیبرالیسم نو در سراسر آمریکای لاتین شیوع پیدا کرده است. اولین نمونه پرورش آن در عمل در شیلی به برکت اقتصاددان دانشگاه شیکاگو، میلتون فریدمن (پس از کودتای مورد حمایت سی. آی. ا. علیه دولت انتخابی آلنده در ۱۹۷۳ بود. سایر کشورها پشت سر آن بودند. مکزیک با بدترین تاثیر که دستمزدها ۴۰ تا ۵۰ درصد در اولین سال نفتا افت کرد، در حالی که

سپهر تر است.

برخی خبرهای رسیده حاکی از آن است که تانهایانی برای تشکیل سندیکاها و اتحادیه های کارگری در جریان است. شما چه ارزیابی از این تانها دارید؟

همان طور که در پاسخ به سوال های قبلی عرض کردم، بله، کاملا درست است تلاش برای تشکیل سندیکاها و مستقل کارگری در سال های اخیر افزایش یافته است، هم در صنایع بزرگ و متوسط و هم در صنایع و کارگاه های کوچک. علیرغم این که در صنایع و موسسات بزرگ حتی تشکیل شورای اسلامی کار هم ممنوع است و تابع تصویب مقامات عالی رتبه دولتی است، اما با این حال تلاش در این واحدها برای زمینه سازی تشکیل سندیکا و تشکل با جدیت ادامه دارد.

سئوال دیگر در مورد بافت درونی طبقه کارگر ایران، شما می توانید برای خوانندگان کار مختصرا توضیح دهید که تحولات دو دهه اخیر، چه تغییری را در بافت درونی طبقه کارگر ایران بوجود آورده است؟

یکی از شمارهای مردم در جریان انقلاب استقلال بود. یکی از استقلال اقتصادی را نیز شامل می شد. اما در سال های پس از انقلاب به خصوص از زمان روی آمدن رفسنجانی به بعد افزایش واردات بی رویه کالاها و خارجی باعث تعطیلی بسیاری از کارخانه ها و بیکاری صدها هزار از شاغلیتی که یا در این کارخانه ها کار می کردند و یا این که مشاغلشان وابسته به ادامه تولید در این کارخانه ها بود، گردید. بازار ۵۶ میلیون ایرانی که می توانست و می تواند برای ملیون ها نفر شغل ایجاد کند، جولانگاه کالاهای وارد شده که تا پیش از آن بسیاری از آنها در داخل تولید می شدند. در نتیجه این سیاست نقش و سهم صنعت در اقتصاد و هم چنین تعداد شاغلین این بخش به شدت کاهش یافت. در عوض گرچه نقش بخش خدمات و تعداد شاغلین این بخش افزایش یافت اما تنها تعداد اندکی از نیروی کار توانست جذب این بخش شود. تعداد زیادی از بیکاران به ناچار برای تأمین معاش خود و خانواده شان به کارهای کاذب روی آوردند و موقعیت اجتماعی تازه اما تثبیت نشده ای پیدا کردند. طبیعی است که این تحولات نقش منفی در ترکیب و بافت طبقه کارگر ایجاد کرده است، اما هسته اصلی طبقه کارگر هم چنان در ایران پابرجاست و به دلیل آن که ایران کشوری است توسعه نیافته و نیازمند توسعه، برخلاف کارگران کشورهای صنعتی که نقش کمتری نسبت به گذشته دارند، نقش طبقه کارگر در ایران و کشورهای مشابه ایران تا مدت ها تغییر چندانی نخواهد کرد. حتی دربار کاهش نقش طبقه کارگر در کشورهای صنعتی پیشرفته افریقا می شود. در ایران نیز کم نیستند کسانی که درباره کاهش نقش طبقه کارگر افریقا می کنند. به نظر من بخشی از آنها در واقع به این شکل با طبقه کارگر مبارزه ایدئولوژیک می کنند، اما بخشی هم مقلد یعنی هر چه را که در غرب می گویند و می پسندند آنها هم می گویند و می پسندند. نقش طبقه کارگر در تولید می تواند کاهش یابد و در بسیاری از کشورهای پیشرفته این پدیده را می توان دید، اما طبقه کارگر به مفهوم امروزی آن همچنان نقش اصلی را در تولید دارد.

مصاحبه کار با رفیق صادق کارگر مسئول کمیسیون کارگری

در صورت عدم پاسخ گویی دولت به مطالبات کارگران و مزدبگیران جنبش اعتراضی کارگران تبدیل به جنبش تعرضی سیاسی - صنفی خواهد شد

همیشه یک تشکل حکومتی بوده است، از استقلال بیشتری برخوردارند و در سازماندهی اعتراضات معلمان و گروه های دیگری از مزدبگیران، تا حدود زیادی خواست های آنها را نمایندگی کرده اند. بیکاری گسترده در جامعه یکی دیگر از موانع شکل گیری تشکل های مستقل و علنی شدن تشکل هاست. زیرا که در چنین شرایطی بسیاری از کارگران شاغل به خاطر از دست ندادن شغل هایشان علیرغم تعالی خویش جانب احتیاط را می گیرند. اما مهم ترین مانع شکل یابی کارگران ایران نه تنها در امروز بلکه از زمان شکل گیری جنبش کارگری تاکنون وجود استبداد و دیکتاتوری و نبود آزادی در جامعه بوده است. من تردیدی ندارم که به محض فرو ریختن استبداد در ایران، ما شاهد شکل گیری تشکل های سندیکایی مستقل در جامعه خواهیم بود. این امر به لحاظ تاریخی کاملا اثبات شده است و از نظر منطقی هم هیچ دلیلی وجود ندارد که این بار هم پس از فرو ریختن استبداد چنین نشود. حتی این بار این امکان وجود دارد که تشکل های مستقل سندیکایی بتوانند خود را بر رژیم تحمیل کرده و در مبارزات ضد استبدادی و عدالت خواهانه نقش بیشتری را به عهده بگیرند. بنابراین وضعیت کنونی جنبش کارگری بدین معنی نیست که کارگران منافع مشترک ندارند، فراموش نکنیم که جمهوری اسلامی برای این که بتواند تأثیر و نقش طبقه کارگر و احزاب و سازمان های سندیکایی و کارگری را خنثی کند و برنامه اقتصادی مطلوب خویش را به پیش ببرد تاکنون چندین سرمایه گذاری و تلاش کرده است. امروزه نه تنها همچنان کارگران با یکدیگر منافع مشترک دارند بلکه کارمندان و معلمان هم می دانند که آنها نیز با کارگران منافع مشترک دارند و آن چیزهایی که در گذشته آنها را از هم تفکیک و جدایی کرد امروزه دیگر با بسیار کم رنگ شده اند و یا اساسا وجود ندارند. اما این که چرا معلمان در حرکت های اعتراضی خود بیش از کارگران موفق بوده اند بر می گردد به وضعیت و موقعیت شغلی آنها، جمهوری اسلامی نمی تواند مدارس را مثل کارخانه ها تعطیل کند و محصولات تولیدی را از خارج وارد کند. معلمان علاوه بر موقعیت شغلی ویژه شان از نفوذ و موقعیت معنوی بسیاری در جامعه برخوردارند. سطح تحصیلات معلمان نیز در تحرک و تأثیر گذاری مبارزات آنها نقش و اهمیت زیادی دارد. معلمان همواره دارای تشکل های ویژه خود بوده اند، تعاونی های سراسری مسکن و مصرف فرهنگیان که سابقه طولانی دارند و امکانات ارتباط گیری دیگر باعث گردیده که فرهنگیان و معلمان راحت تر از کارگران بتوانند خود را هماهنگ کنند. معلمان وضعیت شان به مانند یک شرکت بسیار بزرگ است که شعبه های آن که مدارس هستند در سراسر کشور گسترده اند، همان طور که ارتباط گیری بین کارکنان یک شرکت سراسری آسان تر از ارتباط گیری کارخانه های پراکنده است، ارتباط گیری معلمان هم

اعتراضی و تدافعی دهه گذشته کارگران، ایستادگی و مقاومت آنها در مقابل این تعرض و همچنین تعمیق جنبش کارگری در این دوره بوده است که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. زیرا که این مقاومت حتی به دولت و کارفرمایان نشان داد که به آسانی نمی توانند طبقه کارگر را از صحنه خارج کرده و از اهمیت، نقش و تأثیر طبقه کارگر در رویدادهای سیاسی و اجتماعی جامعه بکاهند. برعکس برخورد خشن و لجام گسیخته سرمایه داری حاکم با کارگران، خصلت طبقاتی و مبارزاتی را در میان آنها افزایش داده است. به همین دلیل من فکر می کنم که در صورت عدم پاسخ گویی دولت به مطالبات کارگران و مزدبگیران دیری نخواهد پایید که جنبش اعتراضی کارگران تبدیل به جنبش تعرضی سیاسی صنفی خواهد شد. به نظر من از هم اکنون می شود نشانه هایی از این تحول را در میان کارگران مشاهده کرد. شکل گیری یک اپوزیسیون که از مقبولیت عمومی در میان مردم و کارگران برخوردار باشد و هماهنگی میان جنبش های اجتماعی می تواند سیاسی شدن و تعرضی شدن جنبش کارگری را تسریع کند و سیاسی و تعرضی شدن جنبش کارگری هم می تواند جنبش ضد استبدادی و تحول طلب مردم را نیرومند سازد. با وجود گسترده بودن اعتراضات کارگری، چرا تشکلهای مستقل کارگری با نمیکرد؟ دلایل و عوامل آن چیست؟ سرکوب، بیکاری وسیع، عدم امنیت شغلی، قراردادهای پیمان، عدم درک ضرورت تشکلهای مستقل کارگری و ... بنظر شما وجود تشکلهای دولتی تا چه حدی در عدم شکل گیری تشکلهای مستقل کارگری مؤثر است؟ تا آن جایی که من اطلاع دارم، تلاش و فعالیت کارگران به خصوص فعالین کارگری برای تشکیل، احیا و سازماندهی سندیکاها و اتحادیه های مستقل کارگری حتی در بدترین شرایط و دوران سرکوب نه قطع شده است و نه بی حاصل بوده است. هم اکنون گروه های فعال سندیکایی بسیاری در موسسات بزرگ و کوچک وجود دارند و آنها هستند که در سازماندهی اعتراضات کارگری نقش دارند. فعالیت های رهبران سندیکاها و صنوف برای احیا و سازماندهی مجدد سندیکاها و صنوف نیز نمونه دیگری از این گونه تلاش هاست. علاقه به سازماندهی و تشکیل سندیکاها و اتحادیه های مستقل هیچ وقت به اندازه امروز در میان کارگران و مزدبگیران ایران وجود نداشته است. این خواست اند دیگر محدود به احزاب و سازمان های چپ نیست. یک خواست توده ای است، زیرا که تجربه دهه پانزده سال اخیر کارگری اهمیت تشکل مستقل را در عمل و در جریان مبارزه به آنها نشان داده است. اما علیرغم این آمادگی موافقی در جامعه وجود دارند که مانع فعالیت علنی تشکل های کارگری می شوند. با همه اینها و علیرغم وجود این موانع، عده ای توانسته اند تشکل هایی را ایجاد کنند که گرچه هنوز با تشکل های کاملا مستقل فاصله دارند ولی در مقایسه با تشکلی مثل خانه کارگر که

اعتراضات کارگری در حال گسترش است. رفیق صادق می توانید برای خوانندگان کار توضیح دهید که خواست و مطالبات کارگران چیست و شما چه ارزیابی از این اعتراضات دارید؟ این اعتراضات از چه خصوصیاتی برخوردارند و تا چه حدی موفق هستند؟

بخشی از خواست ها و مطالبات کارگران همان خواست ها و مطالبات عموم مردم است و بخش دیگر مطالبات صنفی کارگران است. اگر بخواهم در یک جمله بگویم خواست کارگران آن جایی که به مسئله صنفی مربوط می شود رعایت بدیهی ترین و بنیادی ترین حقوق کارگران به وسیله کارفرمایان و دولت در مرحله کنونی است. در یک دهه گذشته ما شاهد آن بوده ایم که با گذشت زمان به شتاب اعتراضات و اعتراضات کارگری افزوده شده است و همان طور که می بینیم اکنون اوج بی سابقه ای پیدا کرده است و قابل پیش بینی است چنان که چرخشی در سیاست های اقتصادی دولت ر ندهد دامنه اعتراضات و اعتصابات کارگری گسترش باز هم بیشتری پیدا کند. اما چرا این همه اعتصاب و اعتراض کارگری به وقوع می پیوندد؟ علتش روشن است، نگاه به خواسته هایی که تاکنون به وسیله کارگران اعتصابی و معترض بیان و مطالبه شده است به خوبی نشان می دهد که به موازات اجرای سیاست اقتصادی دولت های رفسنجانی و خاتمی که با تعرض به بدیهی ترین و بنیادی ترین حقوق کارگران و مزدبگیران و پایمال سازی آنها همراه بوده و به موازات شتاب گیری این حملات، اعتراضات و اعتصابات کارگری هم ادامه یافت و چون دامنه این تعرض به میان معلمان، پرستاران و سایر مزدبگیران نیز کشیده شد و حقوق آنان نیز مورد تعرض قرار گرفت حرکت های اعتراضی و اعتصابی در میان آنها نیز آغاز و گسترش یافت.

خواست ها و مطالبات جنبش اعتراضی کارگران، در خواست امنیت شغلی، پرداخت دستمزد مناسب، به رسمیت شناخته شدن حق تشکل و رعایت آن، حق اعتصاب، حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی، بهره مندی از بیمه بیکاری و بیمه بهداشتی، پرداخت منظم دستمزد، لغو قراردادهای موقت کار، رفع تبعیض و ... بوده است که همه اینها همان طور که عرض کردم جزو بدیهی ترین حقوق کارگران هستند که در بسیاری از کشورهای جهان ده ها سال است که پذیرفته شده و رعایت می شوند. اعتراضات کارگری تا کنون عمدتا بصورت دفاعی، پراکنده و موضعی و محلی است. چرا کارگران همانند معلمان نمیتوانند در مقابل تعرض دولت و سرمایه داران یکپارچه و متحد حرکت کنند؟ آیا کارگران فاقد منافع مشترک هستند یا اینکه دلایل دیگری دارد؟ چرا این همه اعتراضات به حرکت متحد و منسجم فرامی رودند؟ آن حلقه گم شده در ارتباط با فقدان حرکت سازمان یافته آنها چیست؟

همان طور که عرض کردم، عمده ترین خواسته های جنبش اعتراضی کارگران از یک دهه گذشته تاکنون واکنش آنها در مقابل تعرض و پایمال سازی کارفرمایان و دولت بوده است. البته در بعضی از واحدها و در میان بخش هایی از جنبش مزدبگیران اعتراضات و اعتصابات به خاطر بهبود شرایط بوده و خصلت تعرضی داشته اند. از ویژگی جنبش

واقعیتی است پنهان که باید از آن مطلع باشیم. ثمرترین شیوه اجتماعی کاهش مرگ و میر در آمریکا کاهش نابرابری اجتماعی در بین اقشار مختلف می باشد. شواهد علمی مبین این واقعیت می باشد. در این مورد، علم مورد اغراض قرار گرفته است. ویست نادر استاد سیاستهای عمومی و جامعه شناسی در دانشکده بهداشت عمومی دانشگاه هاروارد، هابکتز بلومبرگ و استاد علوم سیاسی و جامعه شناسی در دانشگاه پامپنی فابریا می باشد.

آمریکا می باشد، سیستم آماری منجمله آمارهای علمی وجود طبقات را ثبت نمیکند. حتی با وجودیکه آمار مرگ و میر بر مبنای طبقات منتشر نمیشود تاثیر نابرابری موجود بر روی شاخصهای سلامتی جامعه را میتوان دید. مرگ و میر کودکان، برای اولین بار پس از ۱۹۵۳، افزایش یافته است، و این تنها به علت رشد فقر نیست بلکه به علت افزایش نابرابری و در نتیجه افزایش حس فاصله گیری و عدم احساس همبستگی بین اقشار مختلف می باشد. این

وابستگی طبقاتی در آمارهای بهداشت در نظر گرفته نمیشود. در آمریکا آمارهای مربوط به زندگی و بهداشت بر مبنای نژاد و جنسیت و نه بر مبنای طبقات جمع آوری میشوند. اختلاف میزان مرگ و میر بین طبقات مختلف بمراتب بیشتر از اختلاف مرگ و میر بین نژادها و یا جنسیتها است. در حالیکه تبعیض طبقاتی متداولترین نوع تبعیض می باشد اما از آن کمتر صحبت میشود. در حالیکه طبقه یکی از مهمترین متغیرها در پیش بینی شیوه زندگی و مرگ و میر در

نابرابری های اجتماعی سلامت

احساس عدم امنیت و رقابت دارویی مولود سیاستهای تاجر سلامت اکثریت جامعه بریتانیا را در جهت منفی تحت تأثیر قرار دادند. به احتمال بسیار زیاد، چنین پدیده ای بطور همزمان، سالهای ۱۹۸۰، در آمریکا بوجود آمد. متأسفانه، در آمریکا آمار مرگ و میر بر مبنای طبقاتی جمع آوری نمیشود. آمریکا از محدود کشورهای است که در آن

نابرابری‌های اجتماعی سلامت انسان را به خطر میاندازند

ویست نوازو بزرگدان، مهرباد

بعنوان مثال، ما با تحقیق مشابهی طول عمر طبقات مختلف اجتماعی را در کشور اسپانیا مورد بررسی قرار دادیم. نتیجه این مطالعه نشان میدهد که طول عمر طبقه بورژوا ۲ سال بیش از طول عمر خورده بورژوازی که خود ۲ سال بیش از طول عمر طبقات میانی که خود ۲ سال بیش از طول عمر کارگران ماهر که خود ۲ سال بیش از طول عمر کارگران غیر ماهر که خود ۲ سال بیش از طول عمر کارگرانی که بطور متناوب بیکار میشوند میباشد. به زبانی دیگر، میانگین طول عمر یک عضو طبقه بورژوا در اسپانیا ۱۰ سال بیش از طول عمر کارگری که بطور متناوب بیکار میشود میباشد. این میانگین در اتحادیه اروپا ۷ سال و در آمریکا ۱۴ سال میباشد.

چرا این همه اختلاف طول عمر؟

پس از تحقیقات بسیاری، شواهد کافی برای دستیابی به پاسخی منطقی به این سوال به دست آمده است. فقدان همبستگی اجتماعی ریشه این معضل اجتماعی میباشد. قضیه وقتی روشن میشود که طول عمر یک فرد فقیر ساکن آمریکا را با طول عمر یک فرد طبقه متوسط مقیم کشور غنا مقایسه کنیم. به احتمال بسیار زیاد، فرد فقیر ساکن آمریکا منابع مادی بیشتری نسبت به فرد متعلق به طبقه متوسط غذایی یا درآمدی معادل ۹۰۰۰ دلار در اختیار دارد. شهروند آمریکایی ممکن است دارای اتومبیل، تلوزیون و دیگر ملزومات زندگی که شهروند غذایی در اختیار ندارد باشد. اگر دنیا را به مثابه یک جامعه واحد در نظر بگیریم، شهروند فقیر آمریکایی یک شهروند طبقه متوسط و شهروند طبقه متوسط غذایی شهروند فقیرتر از شهروند فقیر آمریکایی، جامعه جهانی خواهد بود. طول عمر شهروند فقیر آمریکایی همان شهروند طبقه متوسط جامعه جهانی (دقیقاً ۲ سال کمتر از طول عمر شهروند طبقه متوسط غذایی همان شهروند فقیر جامعه جهانی) خواهد بود.

چرا؟

پاسخ بسیار ساده است. برای یک شهروند فقیر جامعه آمریکا نسبت به یک شهروند طبقه متوسط جامعه غنا حفظ موقعیت طبقاتی بسیار دشوارتر میباشد. برای یک شهروند فقیر جامعه آمریکا، بدترین ملفه در موقعیت طبقاتی وی عدم دسترسی به منابع مادی نیست بلکه فاصله ای است که بین وی و جامعه وجود دارد. یک شهروند فقیر آمریکایی از یاس و عدم موفقیت در دستیابی به آرمانهای خود به عنوان یک عضو موفق جریان اصلی جامعه و استاندارد زندگی این جریان اصلی، که از میانگین استاندارد زندگی کل جامعه بالاتر است، رنج میرود. در حقیقت، جریان اصلی بازتاب واقعی افراد متوسط جامعه نیست. به عنوان مثال، اکثر شخصیت‌های برنامه های تلوزیونی اقبال متوسط بالای جامعه را نمایندگی میکنند. خیلی بدتر اتفاق می افتد که کارگران صنعتی، پستاران، نجاران، یا رانندگان تاکسی شخصیت‌های اصلی برنامه های تلوزیونی باشند. رسانه های تجاری، در کلیت، غلظی از شیوه زندگی و کار کردن شهروندان متوسط آمریکایی بدست میدهند. در آمریکا، رای آمریکایی بیانگر یک درک ایده آل از آنچه آمریکاییان واقعا هستند میباشد. یاس و محرومیت کسانی که خود را عضوی از جریان اصلی نمیدانند قطعاً یکی از علل آسیبهای اجتماعی میباشد. برای یک شهروند فقیر آمریکایی هم به لحاظ احساسی و هم به لحاظ مادی مشکل خواهد بود که خود را خارج از حلقه ای که جامعه آمریکا آنرا جریان اصلی می نامد و دارای استاندارد زندگی بالاتری نسبت به اقبال متوسط جامعه دارد بداند. علاوه بر این، عدم حمایت سیاسی و اجتماعی از منافع اکثریت زحمتکش و فقدان همبستگی اجتماعی باعث افزایش بیماری میشوند.

رشد نابرابری بارش قدر همراه میباشد. وقتی که نابرابریها افزایش می یابند، زندگی بخشی از مردم بهبود می یابد، در حالی که زندگی دیگران بدتر میشود. میانگین طول عمر یک عضو طبقه بورژوا در اسپانیا ۱۰ سال بیش از طول عمر کارگری که بطور متناوب بیکار میشود میباشد. این میانگین در اتحادیه اروپا ۷ سال و در آمریکا ۱۴ سال میباشد. کشورهای طرفدار طبقه کارگر بعنوان نمونه سوئد دارای شاخصهای سلامتی به مراتب بهتری نسبت به کشورهای طرفدار اقبال ثروتمند بعنوان نمونه آمریکا هستند. علت این است که در کشورهای طرفدار طبقه کارگر، نسبت به کشورهای طرفدار اقبال ثروتمند، حس همبستگی اجتماعی و امکان و تعادل شرکت در فعالیتهای جمعی بالاتر و در نتیجه حس دوری از جامعه پایتخت است.

مانتی ریویو

جون ۲۰۰۲

نابرابریهای فزاینده ای که در دنیای امروز شاهد آن هستیم تاثیر بسیار منفی بر روی سلامتی و کیفیت زندگی جامعه انسانی دارد. همانطوریکه نویسندگان نیویورک و محافظه کار تاکید میکنند، شاخصهای سلامتی در مناطق علبه ای از دنیا منجمده تعدادی از کشورهای توسعه یافته بهبود یافته اند. اما موضوعی که این نیویورکها و محافظه کاران به آن اشاره نمیکنند این است که میزان رشد این بهبودی در کشورهای که نابرابریها را تجربه کرده اند کندتر شده است و حتی در خیلی از این کشورها، منجمه ایالات متحده آمریکا سیر نزولی پیدا کرده است. بر اساس آخرین گزارش مرکز ملی بهداشت و آمارهای حیاتی، مرگ و میر اطفال در آمریکا که از سال ۱۹۵۳ سیر نزولی پیدا کرده بود افزایش یافته است. بنا بر این افزایش نابرابری سلامتی انسان را به خطر میاندازد. اما چرا؟ جوابی که بعضاً درست میباشد این است که رشد نابرابریها با رشد فقر همراه میباشد. وقتی که نابرابریها افزایش می یابند، زندگی بخشی از مردم بهبود می یابد، در حالی که زندگی دیگران بدتر میشود. گرچه این باسحاوی بخش کوچکی از حقیقت میباشد اما تمام حقیقت نیست.

حقیقت چیست؟

جواب این است که نابرابری فی نفسه بد میباشد. مطلقاً فاصله بین گروههای اجتماعی و افراد و فقدان همبستگی اجتماعی که نتیجه این فاصله میباشد بر روی سلامتی مردم و کیفیت زندگی اثر منفی میگذارد. مطالعات انجام شده روی زندگی کارگران شهری در بریتانیا نشان میدهد که طول عمر در بین کارگران شهری وابسته به اقبال مختلف اجتماعی متفاوت و رابطه مستقیم با وابستگی طبقاتی دارد. در بین کارگران شهری بریتانیا فقر وجود ندارد، اما تفاوتی چشمگیری در شیوه زندگی آنها وجود دارد. یافته های مشابهی در کشورهای علبدیده دیگری هم مشاهده شده است.

نتیجه مطالعات ما نشان میدهد که کشورهایی که در آنها جنبشهای کارگری قوی و اتحادیه های پر قدرت وجود دارند و احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکراتیک مدت قابل توجهی در حاکمیت بوده اند بعنوان نمونه سوئد توانسته اند سیاست باز توزیع عادلانه و سیاست کاهش نابرابری را در مقیاس کل جامعه پیش ببرند. کشورهای طرفدار طبقه کارگر بعنوان نمونه سوئد دارای شاخصهای سلامتی به مراتب بهتری نسبت به کشورهای طرفدار اقبال ثروتمند بعنوان نمونه آمریکا هستند. علت این است که در کشورهای طرفدار طبقه کارگر، نسبت به کشورهای طرفدار اقبال ثروتمند، حس همبستگی اجتماعی و امکان و تعادل شرکت در فعالیتهای جمعی بالاتر و در نتیجه حس دوری از جامعه پایتخت است. این نتیجه گیری بر شواهد فراوانی استوار است. درک این حقیقت برای کسانی که زورنالهای پزشکی در آمریکا را - که غالباً بازتاب دهنده ابعاد بیولوژیکی، ژنتیکی و رفتاری بهداشت و بدترت بازتاب دهنده ابعاد سیاسی و اجتماعی بهداشت میباشد، که خود بیانگر یکجانبه نگری ایدیولوژیکی تحقیقات علمی، پزشکی و حتی بهداشت عمومی در نهادهای گوناگون میباشد - مطالعه میکنند آسان نیست. علیرغم این واقعیت که مدهاست اثرات منفی فاصله اجتماعی بر روی سلامتی انسان آشکار شده است، نادیده گرفتن تعیین کننده های سیاسی و اجتماعی بهداشت و سلامتی همچنان ادامه دارد. بعنوان مثال، محققین در انگلیس به این واقعیت دست یافته اند که دوران جنگ جهانی دوم در قرن ۲۰ با افزایش چشمگیر طول عمر همراه بوده است. هر چند رشد تغذیه در نتیجه جیره بندی غذایی از طرف دولت یکی از علل این موضوع بود، اما علت اصلی کاهش فاصله های اجتماعی حاصل باور همه طبقات و اقبال به یک هدف معین جنگ برای شکست نازیسم (و فداکاری در جهت رسیدن به این هدف بود. کسانی که در آن دوران زندگی کرده اند بیان میکنند که هیچوقت در گذشته آن همه احساس نزدیکی به هم وجود نداشته است. علت اصلی وجود چنین روحیه ای آن سیاسی بود که بعضی از امتیازات ویژه را از طبقات و اقبال مرفه گرفت، حمایت از جنگ را تقویت کرد و نابرابری موجود در جامعه را کاهش داد. لازم به توضیح نیست که طبقات و اختلاف طبقاتی وجود داشته، اما فاصله اجتماعی بطور چشمگیری کاهش یافته است. در نتیجه طول عمر بیشتر اقبال اجتماعی افزایش پیدا کرد.

اگر بخوایم نمونه عدم همبستگی اجتماعی را مثال بیاوریم، میتوانیم با نگاهی به بریتانیای دوران تاجر که با اعمال سیاستهای نیویورکی نابرابری گسترده ای در کشور حاکم شد میتوانیم سیر نزولی کاهش مرگ و میر که در طول ۲۰ سال قبل از آن وجود داشت را ببینیم. افزایش فاصله اجتماعی، ادامه در صفحه ۷

"لیبرالیسم نو" چیست؟

الیزابت مارتینز و آرنولدو کارسیا

بزرگدان، نگار نادری

معنای آزادی سرمایه داران برای کسب سودهای کلان تا جایی که می خواهند بود.

لیبرالیسم اقتصادی در ایالات متحده در سال های ۱۸۰۰ و اوایل ۱۹۰۰ رواج داشت. سپس رکود بزرگ دهه ی ۱۹۳۰، اقتصاددانی به نام جان مینارد کینز را به نظریه ای رهنمون شد که لیبرالیسم را به مثابه بهترین سیاست برای سرمایه داران به چالش طلبید. او گفت: در اصل اشتغال کامل برای رشد سرمایه داری ضروری است و تنها در صورتی قابل حصول است که حکومت ها و بانک های مرکزی در بالا بردن اشتغال مداخله کنند.

این نظر تاثیر بسیار زیادی بر برنامه ی جدید پریزیدنت روزولت داشت، که زندگی بسیاری از مردم را بهبود بخشید. این باور که حکومت باید مصلحت عمومی را پیش ببرد، به طور گسترده پذیرفته شد.

اما بحران های سرمایه داری در ۲۵ سال گذشته، همراه با نر رشد تقلیل یافته اش، الهام بخش سرآمدان شرکت ها شد تا لیبرالیسم اقتصادی را احیا کنند. این چیزی است که آن را "نو" یا جدید می سازد. اکنون با جهانی سازی سریع اقتصاد سرمایه داری، ما ناظر

کیرالیسم نو" مجموعه ای از سیاست های اقتصادی است که به تفریب ۲۵ سال گذشته رایج شده است. گرچه این واژه در ایالات متحده به ندرت شنیده می شود، ولی می توانید تاثیر آن را به وضوح در این جا ببینید. آن چنان که ثروتمند، ثروتمندتر و نهی دست، نهی دست تر می شود. کیرالیسم می تواند شامل عقیده سیاسی، اقتصادی یا حتا دینی شود. در ایالات متحده لیبرالیسم سیاسی برنامه ای برای جلوگیری از درگیری اجتماعی است، که به تهی دستان و کارگران به مثابه برنامه ای (مترقی در قیاس با جناح محافظه کار یا جناح راست ارائه شده است. لیبرالیسم اقتصادی متفاوت است. سیاستمداران محافظه کار که می گویند از لیبرال ها نفرت دارند، منظورشان گونه سیاسی آن است و مشکل جدی با لیبرالیسم اقتصادی از جمله لیبرالیسم نو ندارند.

نو به این معناست که ما دریا می گوییم، پس گونه ی کهن چه بود؟ مکتب اقتصادی لیبرال زمانی در اروپا شریک یافت که آدام اسمیت، اقتصاددان انگلیسی، در ۱۷۷۶ کتابی را به نام ثروت ملل چاپ کرد. او و دیگران طرفدار الغای دخالت حکومت در اقتصاد بودند. او می گفت: هیچ محدودیتی بر تولید، هیچ مانعی بر تجارت، هیچ تعرفه ای، تجارت آزاد بهترین راه برای پیشرفت اقتصاد کشور است. این استفاده از فردگرایی کار و کسب آزاد و رقابت آزاد را ترغیب می کرد که به

و خدمات. برای این که متقاعد شویم که این برای ما خوب است، می گویند: بازاری کنترل نشده بهترین راه برای بالا بردن رشد اقتصادی است که در نهایت به نفع همگان است. این مشابه اقتصاد تریکل داوون ۳ و سابلای. سابد۲ ریگان است. اما به دللی ثروت خیلی منتقل نمی شود.

۲. قطع کردن هزینه ی عمومی خدمات اجتماعی. مانند آموزش و پرورش و مراقبت های بهداشتی، تقلیل حمایت از تهی دستان و حتا نگهداری جاده ها، پل ها، ذخیره آب... همه به نام کم کردن نقش حکومت. البته آنها درباره ی سود یارانه ها و مالیات با حکومت مخالفت نمی کنند.

۳. حذف نظارت دولت. تقلیل نظارت دولت بر هر چیزی که می تواند از سود بکاهد، از جمله حفظ محیط زیست و امنیت کار.

۴. خصوصی سازی. فروش شرکت ها، کلاها و خدمات متعلق به دولت به سرمایه گذاران خصوصی. این شامل بانک ها، صنایع کلیدی، راه آهن ها، بزرگراه ها، برق، مدارس، بیمارستان ها و حتا آب شیرین می شود. خصوصی سازی اگر چه اغلب به نام بازدهی بیشتر، که مورد نیاز است، انجام می شود ولی به طور عمدتاً نتیجه اش تمرکز ثروت در دست های محدودتری و بهای هر چه بیشتری برای نیازهای مردم است.

ادامه در صفحه ۶



تحلیل بر اساس تئوری قدرت گرایانه فرخ نعمت پور

میتواند بروزات مادی خود یعنی تشکلهای خود را داشته باشد، اما نه در فرم سیاسی، و البته سخن بر سر این است که در صحنه سیاسی ایران و همراه با کردستان هم احزاب وجود دارند احزاب ریشه دار و نمی شود تنها بر اساس اینکه یک قدرت مرکزی بلامانع وجود دارد اینها خود را منحل کنند و تنها آن بازی را قبول کنند. در وضعیت رژیم تحمیل میکند.

البته بنده هم معتقدم که تا یکدیگر یکجانبه بر مبارز مسلحانه هم نتوانست بعد از سالهای سال برای کردها از مغزانی بیار آورد. و شاید زیر کانه تر می بود که احزاب کردی در خط مشی خود بر استراتژی های درازمدت تکیه میکردند و نه بر تقاضات منطقه ای دولت ها برای حضور مسلحانه، اما حالا که به گذشته میگردیم می بینیم که نه در پیش گرفتن سیاست آرام و نه سیاست تند در مقابل جمهوری اسلامی به هیچ نتیجه ای نیتاجامیده است، یعنی رژیم در مقابل هر دو روش بسیار شدید عمل کرده و جلوه هر نوع پیشروی را گرفته است، و تنها راهی که میماند آنظوری که من از حرفهای ایشان استنباط می کنم این بود که احزاب خود را منحل کنند و بصورت افراد پراکنده در یک حضور مدنی دراز مدت و شاید با یک حضور حزبی بسیار مخفی و کم جلوه بتدریج تاثیر خود را بر جامعه بگذارند.

درست همان حالتی که احزاب احزاب سراسری در آن بسر میبرند، اما این حالت هم حتی بعد از سرکوب های شدید در یک روند تحمیلی ایجاد شد. و این حالت تنها در شرایط خفقان سیاسی میتواند به حیات خود ادامه دهد. بنابراین یک حالت طبیعی نیست و نمیتواند پایدار باشد و انشالله که آقای جلیلی پور چنین شرایطی را مد نظر ندارند. چونکه یک جامعه سالم به احزاب نیاز دارد، و چنین جامعه ای سالم نیست، و بنابراین هر چگونه کسی که جامعه شناسی جدید را خوانده است میتواند مبلغ آن باشد.

بنظر من تنها از منظر قدرت جمهوری اسلامی نمیتوان به بیان نوع برخورد احزاب سیاسی فکر کرد، یعنی گفت چونکه رژیم نیروی میلیونی توده های مردم را پشت سر خود داشت و برآمده از انقلاب بود، پس قوی بود و بنابراین بر اساس فقط این خصیصه احزاب سیاسی باید خط مشی و روش کار خود را تدوین کنند. و این درست گره گاه فاجعه در جامعه ما بود. فاجعه ای که اکنون هم ادامه دارد. قدرتی که رژیم به علت همین تفکر سریع از دست داد و حالا به افکار خود جلیلی پورها برای بقا بر سرزیده تکیه کرده است. بنابراین پلورالیسم بدون جلوه های مشخص سیاسی آقای جلیلی پور باز برآمده از همین تو قدرت رژیم است و واقع یثانه نیست. این تئوری ریشه های خشونت و احساسی مقاومت در جوامع نیکتردهای مثل ما را فراموش می کند و پیش از حد عقلمانی برخورد میکند. در جامعه ای که بسیاری چیزی ندارد از دست بدهند، چگونه برخورد عقلمانی صورت خواهد گرفت. آنهایی هم که به نسبت برخورد عقلمانی کردند پیش از همه چوب شکست ها را خوردند. البته شاید روشنفکران را چاره ای جز این نباشد که مدام بنابر میراث کاشی سواهی هر شرایط مشخص سیاسی اجتماعی از قفل دفاع کنند. و شاید بعد از آن همه تجربه های خونین، آقای جلیلی پور می خواهد در گذر اتقدا از جمهوری اسلامی و ایوزیسیون خدمتی به بوجود آوردن جو عقلمانی کرده باشند. و این هدف مقدس است. به شرط آنکه واقعیات را لوک نکنیم.

این تئوری حلقه ای دیگر مفقود است. و آن اینکه در کردستان ما فقط با محرومیت اقتصادی و فرهنگی روبرو نیستیم، بلکه با یک تاریخ فعال هم روبرو هستیم، و این تاریخ فعال یک ناظر جامعه شناسی را در مقابل یک زمینه قدرتمند عمومی افکاری ملی گرایانه قرار میدهد. اگر احزاب کردی توانایی این را دارند که این زمینه عمومی محرومیت اقتصادی و فرهنگی را به جنبش اجتماعی فرا رو بیاورند دقیقاً از گذرگاه همین تاریخ فعال جامعه کردی است. و آقای جلیلی پور عمداً شاید این مبحث را نادیده بگیرد، چونکه می خواهد بدین نتیجه برسد که ارتباط از گانیک میابین احزاب کردی و جامعه کردی وجود ندارد. و اگر چنین باشد درست مانند دوران اوایل انقلاب به اشتباهات تبیینی دیگر دچار خواهند شد. بنظر من میتوان روی شدت و ضعف این ارتباط از گانیک در مراحل مختلف این سالها هم رای نبود و بحث داشت، اما کلامی توان منکر آن شد.

ایشان می گوید: آیا پس از شکست جنبش قومی، دیگر هیچ خبری در کردستان نیست. و با فاصله می افزاید که: اتفاقاً من چنین اعتقادی ندارم، افول جنبش قومی به معنای افول مسئله کردستان نیست. در این جا جنبش قومی و مسئله کردستان آگاهانه و زیر کانه دو چیز متفاوت ذکر شده اند. و دقیقاً از این زاویه ادامه همان دیدگاه عدم ارتباط از گانیک میان احزاب کردی و جامعه کردی است. همچنین اگر جلوه قومی دربر گیرنده همه واقعیات های مقاومت جامعه کردی نباشد، اما یکی از خصوصیات بارز آن است. سؤال این است: اگر خواست های فرهنگی که حداقل مطالبات قومی است جلوه قومی نیست پس چیست. اینظور می نماید که طرح ایشان اینست که با برآورده کردن خواست های فرهنگی و نیز تحقق خواست های اقتصادی، جلو قومی را نبود کنند و برای همیشه آنرا به فراموشی سپارند. در این دیدگاه فرم سیاسی حل مسئله به فراموشی سپرده میشود. از فرم سیاسی قدرت و شیوه های مدیریت در مناطق پیرامونی هیچ خبری نیست. و اتفاقاً در تمام این سالها این یکی از گره گاه های اصلی بوده است. ایشان در بخش دیگری از مقاله خود می گویند: تجربه فدرالیسم ادامه همان راهبرد خودمختاری خواهی آغاز انقلاب است که قبلاً به شکست انجامیده است. اگر فعالان سیاسی و دلسوزان کرد... مطالبات خود را در چارچوب پلورالیسم آرام تکرار می کنید، چه بسا سطح توسعه کردستان پیش از شرایط فعلی بود.

کاملاً عیان است که وی در مقابل خودمختاری و فدرالیسم ایستاده است و این فرم ها را در شرایط امروز ایران برای تحقق خواست های اقلیت های ملی مناسب نمی بیند. ایشان به جای اینها پلورالیسم آرام را تجویز می کنند. اما اولاً باید گفت آنهایی هم که مشی آرامی را در سالهای بعد از انقلاب به پیش بردند، از طرف جمهوری اسلامی تحمل نشدند و آنان نیز مورد بورش شدید و بیرحمانه قرار گرفتند. بارزترین نمونه در این رابطه حزب توده و سازمان اکثریت بودند که دقیقاً به این مسئله توجه خاص نشان دادند که حکومت جدید علیرغم هر ماهیتی برآمده از یک جنبش توده ای بود و بنابراین به مقابله شدید و رودر رو با آن نرفتند. بنابراین چگونه است که آقای جلیلی پور این چنین بی پروا و بدون توجه به فاکت ها و واقعیات حکم جامعه شناختی صادر میکند. این البته خود جای بسی خوشحالی است که ایشان از سبک گذشته تبیین رویدادها بریده و به متذکرین متوسل میشوند. اما اگر این توسل متکی به دیدن واقعیات نباشد خود نتیجه غیر علمی و معکوس خواهد داشت و نخواهد توانست به آینده خدمت کند. غلار بر این فرمول پلورالیسم آرام ایشان هیچ بروز عملی سیاسی ندارد و بنظر من در بهترین حالت همان خودمختاری فرهنگی است که اکنون جامه دیگری پوشیده است. البته ایشان در سطرهای بعدی مقاله خود حرف از تکرر فرهنگی و سیاسی میزنند و این در اصل میتواند نوعی تبیین پلورالیسم سیاسی باشد، اما حتی در اینجا نیز تکرر سیاسی بروز مادی مشخص ندارد. بنظر من دیدگاه ایشان در این مورد در بهترین حالت حضور اندیشه و فکر در فرم سیاسی و نه در فرم حزبی و تشکلات سیاسی است. در اینجا وی باز بر همان مفروضات مرکزی تکرر تکیه میکند که در حوال و حوش خود یکتو کتکر فرهنگی و سیاسی ایجاد کرده که در بعد فرهنگی

اخیراً چکیده سخنرانی آقای حمیدرضا جلالی پور در همایش هویت ایرانی، بررسی نقش اقوام که در ایران بر گزار شد در سایت های اینترنتی پخش شده است. در سخنان ایشان مطالب و نقطه نظرهایی وجود دارد که جای بحث دارد و می طلبد فراتر از آنچه که در این متن گنجانیده شده است روی موضوع کردستان بحث و ارزیابی دقیق تری شود. من این فرصت را مغتنم شمرده و نقطه نظرهای خود را حول نظرات و ارزیابی های ایشان بیان میدارم.

ایشان از درگیری های مستمر میان قوای نظامی و انتظامی با نیروهای یشمیر که های حزب دمکرات و کومله نام می برند و در برنتری این تاریرا قید مینمایند: (۱۳۶۴، ۱۳۵۸) معلوم نیست بر چه اساسی این تاریخ قید شده است، چونکه آنانی که لاقول در جامعه کردستان زندگی کرده باشند خوب میدانند که تاریخ این درگیری ها تقریباً بطور مستمر تا واسط ده هفتاد طول کشید. و حتی بعد از آن مقطع نیز علیرغم فشار اتحادیه میهنی کردستان بر این دو حزب باز بعد از آن هم درگیریایی چند را داد.

ایشان براسی تجربه کردستان را در این سالها از منظر جامعه شناسی در قالب جنبش اجتماعی کردی فرموله میکنند. اما سریع در جمله بعدی می گوید که این جنبش اجتماعی کردی ظهور کرد و شکست خورد. اما شاید دقیق تر بتوان گفت که این جنبش اجتماعی در جلوه و بروز نظامی خود ظهور کرد و شکست خورد. والا در بروزات دیگر خود کماکان به قدرت خود باقی است. رشد شدید افکار ملی گرای، تحکرات برین و عمیق فرهنگی، نفرت از رژیم و بروز ناآرامی ها و اعتراض های مداوم در طی این سالها، نشان میدهند که این جنبش اجتماعی در حال فرارویی از جلو قدیمی خود به جلوه های جدید است و بنابر شرایط داخلی و منطقه ای بنابر وضعیت آرایش نیروها دارد به فاز جدیدی وارد میشود. البته کومله و حزب دمکرات به علت ساختار نظامی خود و جو شدید سرکوب نتوانستند بعد از شکست جلو نظامی گری در فرم نوینی بنابر شرایط جدیدی ظاهر شوند، و بنابراین جنبش کردستان یکی از عوامل موثر خود را که احزاب سیاسی است از دست داد. اما حتی این هم به معنای بریدگی کامل این احزاب از جامعه کردی نیست. ضعف احزاب به معنای نابودی جنبش اجتماعی در کل نیست. در کردستان اتفاقاً بعد از غیاب احزاب جنبه های دیگر جنبش تقویت شده است. اگر ایشان به این جنبش اکنون دیگر اعتقاد ندارند لاقول نیم نگاهیه به گستردگی حضور نیروهای نظامی در کردستان بیندازند. آقای جلیلی پور می پرسد: چرا چنین جنبشی در آن سالها ظهور کرد. او در جواب، از محرومیت اقتصادی و فرهنگی بعنوان علل زمینه ای ظهور این جنبش قومی نام می برد، اما در همان حال از دو علل موثر دیگر نام میبرد: یکی سقوط دولت مرکزی و دیگری حضور دو تشکل سیاسی کردی حزب دمکرات و کومله. او بدرستی اشاره می کند که البته محرومیت در استان هایی غیر از مناطق کردستان هم یافت می شد و این محرومیت خود بخود نمی تواند به یک جنبش اجتماعی فراروید، و در همین جا می توانست دو علل موثر را ضمیمه میکند. در اینجا زمین عمومی به علت نیروهای کانالیور سیاسی به جنبش اجتماعی گره میخورد. اما در

یورش جمهوری اسلامی... ادامه از صفحه ۲
بر هزینه ای برای فیلتر گذاری صرف می شود. بگفته وی: در زمینه فیلترینگ، ما بصورت فنی کارهای زیادی کردیم و بیش از ۶ تا ۷ میلیارد تومان صرف هزینه تجهیزات فیلترینگ شده است. (۱۸ خرداد)
گسترش سایت ها و وبلاگ ها
بعد از بستن روزنامه ها، بازار سایت ها رونق گرفت و عده ای از روزنامه نگاران و فعالین سیاسی به اینترنت روی آوردند. در این مدت سایت های زیادی راه اندازی شد و به جمع سایت های سازمان ها و فعالین سیاسی خارج از کشور افزوده گشت و تا حدودی توانست خلا ناشی از فقدان روزنامه های چاپی را پر کند. در کنار سایت ها، وبلاگ ها بطور شتابانی افزایش یافت و رقم آنها به چندین هزار بالغ گردید.
اگر در روزنامه ها عده ای از روزنامه نگاران و فعالین سیاسی در داخل کشور خیر و مطلب تولید می کردند و در اختیار خوانندگان خود قرار میدادند، با راه افتادن سایت ها، این امکان فراهم شد که علاوه برانتشار تولیدات آنها، سازمان ها و فعالین سیاسی خارج از کشور نیز بتوانند تولیدات فکری و سیاسی خود را در اختیار ایرانیان در داخل کشور بگذارند. سایت ها امکان تبادل فکری بین داخل و خارج از کشور را فراهم آورد. علاوه دهها هزار نفر که نه روزنامه نگار و نه فعال سیاسی هستند، به سخن درآمدند و حرف و حدیث های خود را از کانال وبلاگ ها در اختیار دیگران گذاشتند. حرف و حدیث هایی که در موارد قابل توجهی با جمهوری اسلامی ناس برقرار می کند.
جنگ با تکنولوژی اطلاعاتی
ابعاد اطلاعات که امروز از طریق سایت ها، وبلاگ ها،

نامه های الکترونیکی و اطاق های گفتگو مبادله می شود، آنچنان عظیم است که امکان کنترل و سانسور همه آنها وجود ندارد. بواقع جمهوری اسلامی به جنگ تکنولوژی اطلاعاتی رفته است. جنگ با تکنولوژی در جمهوری اسلامی، سابقه طولانی دارد. زمانی که دستگاه فاکس متداول گشت، جمهوری اسلامی آن را تهدیدی برای امنیت خود بحساب آورد و انحصار واردات و فروش آن را بدست گرفت. در آن زمان مشخصات خریداران دستگاه فاکس ثبت و در اختیار وزارت اطلاعات قرار می گرفت. اما سرانجام جمهوری اسلامی تسلیم شد و واردات و فروش آن را آزاد کرد. این امر در مورد ماهواره تکرار شد که هنوز هم ادامه دارد. جمهوری اسلامی در این مورد هم نتوانست به اهداف خود دست یابد. هم اکنون بخش قابل توجهی از مردم کشور ما به کانال های ماهواره ای دسترسی دارند.
به بقیه می توان گفت که جنگ با تکنولوژی اطلاعاتی،

اتاق زیر فریاد هایش جان می دهد، شب از نیمه گذشته است و او همچنان با مرگ دست و پنجه نرم می کند.

از صورت زیبا و چشمان علی مهربانش تنها میبایه مجاله شده باقی مانده است. نگران کودکان خردسالش است، بی کسی و غریبی به دلش چنگ می زند. مرد با سیل های تاب داده و سیاه و ردیف طلائی دندان هایش با چشمان ریز و منتظر با جبه سنگین در انتظار نشسته است. شرمی در حرکات و رفتارش موج می زند؛ جلو چشم بچه ها خودش را آتش زد وقتی من رسیدم جزاله شده بود، همسایه ها به بیمارستان بردنش اما دکترای من گن کارش نمومه، سوختگی بالای ۵۷ درصد. همه محل میدونن خودش خواست؛ آخه تو دیار ما رسمه زن هایی که نمی تونن با شوهرشان بسازن خودشون را آتیش می زند. به هر حال زن باید از مردش حرف شنوی داشته باشه. مرد صاحب اختیار و نان آور خانواده است! مدت ها بود که بیخودی بیهانه می گرفت و دعوا به پا می کرد البته چند بار هم تهدید به خودسوزی کرده بود ولی فکر نمی کردم جیگر این کارها را داشته باشه! البته فکر کنم برای این خودش را سوزاند که دختر را بود هیچ شکم زاییده بود؛ همه دختر. خوب ایلمانی جماعت هم پسر می خواهد، اگه پسر نباشد اجاق آدم کور میشه، خلاصه خدا خودش بیخوش!

زن وحشت زده و هراسان چشمان نیمه سوخته اش را کشود، نگاهش خیره روی صورت مرد باقی ماند. آخرین شیویش سیاهی شب را تیغ می زد، مرد چشم هایش را بست برآبرفرار... او از نمونه دختران، مادران و همسرانی است که بخاطر ناملایمات زندگی گرفتار می گردند. شعله های آتش می سوزند و تابید خاموش می ماند و تنها آتش از فریادهای خاموششان خبر دارد. خود را آتش می زند تا مظلومیت خود را هواری بکشد و اینچنین مرگی جانکاه را تجربه می کند.

خودسوزی راهی خوشن و بیزحمانه برای پایان دادن به زندگی است. بدین گونه که فرد آگاهانه با به آتش کشیدن جسم خود سعی می کند حیات خود را قطع کند و به نظر می رسد زنان بیش از مردان به این شیوه متوسل می شوند.

روانشناسان معتقدند خودسوزی در عین حال روشی نمایشی است، سوختگی های عمیق و گسترده زجر فراوان برای خود شخصی و خانواده اش را در پی دارد و معمولاً منجر به مرگ بیمار می شود. در مواردی نیز خودسوزی منجر به مرگ نمی شود، ولی با برجا گذاشتن عوارض در بیمار ندامت دائمی ایجاد می کند.

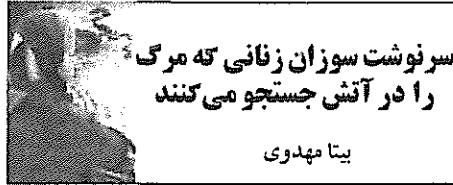
انگیزه خودسوزی در بین افراد متفاوت است. آخرین تحقیقات انجام شده نشان می دهد اختلالات روانی، فقر فرهنگی و اقتصادی، اختلافات عمیقی خانوادگی، نداشتن سرپرست، افسردگی، مسائل مالی و ازدوج های تحمیلی از دلایل همه خودسوزی ها است. جامعه شناسان معتقدند که خودسوزی بدترین شکل خودکشی است که در واقع حاصل تعارض فرهنگی درون یک نظام اجتماعی به شمار می رود. این روند به خصوص در شهرهای چون ایلام و کرمانشاه به صورت یک معضل اجتماعی تقریباً غیر قابل پیشگیری و کنترل در آمده است.

دخترانی که روزگاری می بایست آینده سازان این مرز و بوم باشند، با چهره های سوخته و مجاله شده و غیر قابل تشخیص مرگ را لحظه شماری می کنند. و آنها تنها قربانیان اصلی آسیب های اجتماعی در غرب کشورند. 'چشمه چاهی' مسئول بخش سوختگی بیمارستان مصطفی خمینی ایلام می گوید: 'ماهان به طور متوسط ۱۰ مورد خودکشی در ایلام اتفاق می افتد که ۷ تا ۶ مورد آن دخترانی هستند که اقدام به خودسوزی کرده اند. او علت روند روبه افزایش خودسوزی ها را در ایلام فقر و فرهنگ پایین خانواده ها می داند و می گوید: اکثر خانم هایی که اقدام به خودسوزی می کنند بخاطر رهایی از ازدواج های اجباری، فقر و محدودیت هایی که خانواده هایشان به وجود می آورند دست به این کار می زنند. خانواده ها اکثراً بر جمعیت هستند مسائل اقتصادی به آنها فشار می آورد و آنها وقتی به بن بست می رسند خود را آتش می زنند.

دکتر فرجام و روانشناس اجتماعی در مورد خودسوزی می گوید: خودکشی درروابط زشتی، اورژانس محسوب می شود. خودکشی مرگی است که به دست خود فرد حاصل می شود و یک عمل اتفاقی و بی معنی نیست در واقع خودکشی راهی برای رهایی از یک مساله یا بحران است که شخص را شدیداً رنج می دهد.

جدیدترین آمارهای منتشر شده در کشور نشان می دهد که در ایران روزانه ۷ مورد خودکشی منجر به مرگ می دهد. بر اساس همین آمار، مردها سه بار بیشتر از زن ها خودکشی منجر به فوت می کنند این در حالی است که اقدام خودکشی در زن ها ۴ برابر بیشتر از مردهاست و این بدان معنی است که خودکشی های منجر به مرگ در مردها بیشتر از زن هاست.

خودکشی در بین افراد مرفه جامعه و افراد بسیار فقیر جامعه شیوع بیشتری دارد. اعتقاد، مصرف الکل، افسردگی، بیماری اسکیزوفرنی و سایر بیماری های روانی از علل شایع خودکشی محسوب می شوند.



سوزش سوزان زنانی که مرگ را در آتش جستجو می کنند

بیبا مهدوی

بیابه نظر روانپزشکان اصولاً اختلالات خلقی حداکثر رابطه را با خودکشی دارند. مردها معمولاً با اسلحه گرم، حلق آویز خود یا پرش از بلندی خود را می کشند در حالی که زنها بیشتر با دارو و یا سموم یا به شیوه خودسوزی اقدام به خودکشی می کنند.

بر اساس تحقیقات انجام شده، معمولاً خودسوزی به منظور اعتراض به وضع موجود از جنبه های اقتصادی، تحصیلی، اجتماعی، خانوادگی و مذهبی انجام می شود. افرادی که خودسوزی می کنند غالباً قصد جلب توجه دیگران و مقامات مسئول جامعه را دارند.

اصولاً خودسوزی و انتخاب آتش برای خودکشی از چند دیدگاه مورد تامل است. گاهی آتش به عنوان یک نماد مورد توجه قرار می گیرد و خودسوزی به عنوان یک فرهنگ غلط در بعضی جوامع شیوع بیشتری می یابد. وجود سابقه خودسوزی در افراد فامیل یکی از مواردی است که با میزان خودسوزی ها نسبت مستقیم دارد.

گویی نیز فرد بار منفی را در درون خود پنهان می کند و سعی دارد تا برای دیگران این گونه تداعی شود که سوختگی در اثر یک حادثه رده شده است نه به صورت عمدی. در بعضی موارد، شخص بر این باور است که با دست زدن به خودسوزی می تواند گناهانش را از بین ببرد.

بر اساس تحقیقی که توسط دانشگاه علوم پزشکی تهران انجام شده مشخص شده است از میان ۶۷۰ مورد سوختگی ارجاع داده شده به مرکز پزشکی قانونی تهران، ۲۵ درصد آنها دچار خودسوزی شده بودند.

به گفته دکتر فرجام، خودسوزی به هر دلیلی انجام شود از نظر فردی و اجتماعی خسارات غیر قابل جبرانی را بر فرد، جامعه و خانواده وارد می سازد و به عنوان یکی از علتهای آسیب شناسی اجتماعی همواره مورد توجه محققان علوم مختلف بوده است.

وی می گوید: در بسیاری از موارد تشخیص سوختگی قبل از مرگ و بعد از آن بسیار ارزشمند است چرا که مواردی پس از بروز جابجیت جسد مقتول آتش زده می شود و متخصصان پزشکی قانونی با روش های خاصی می توانند خودسوزی را از آتش زدن مقتول تشخیص دهند. مهمترین آمار در زمینه خودسوزی مربوط می شود به خودسوزی در اهواز که از ۱۷۸ مورد خودسوزی منجر به فوت در فاصله زمانی یکساله ۸۴ درصد موارد زن و فقط ۲۷ درصد مرد بوده اند و این امر نشانگر آن است که شیوع خودسوزی در زنان بیش از ۵/۵ برابر مردان است و بیشترین خودسوزی که حدود ۵ درصد از موارد را تشکیل می دهد در گروه سنی ۱۱ تا ۲۰ سال ر داده است.

بر این اساس حدود ۵۷ درصد از افراد سوخته شده متاهل بوده اند و ۴۲ درصد مجرد بین متوفیان دیده می شود. از نظر سطح تحصیلات بیشترین موارد خودسوزی در ۶۶ درصد بوده در افراد بی سواد دیده شده و در افراد بالای دبلم هیچگونه موردی از خودسوزی ثبت نشده است. از لحاظ شغل اکثریت افراد خانه دار بوده اند. افراد بیکار با ۱۹/۱ درصد، محصل با ۷/۸ درصد و شاغل با ۲/۸ درصد در رده های بعدی قرار گرفته اند. از نظر محل سکونت، محصل اقامت بیشتر افرادی که خودسوزی کرده بودند اهواز بوده است.

تحقیقات انجام شده نشان داده است که ۳۵ درصد موارد بیماری شناخته شده روانی داشته اند. تمام خودسوزی ها در منزل و داده و هیچ موردی خارج از منزل گزارش نشده است. در ۱۶۲ مورد یا حدود بیش از ۹۰ درصد نفث به عنوان ماده ایجاد کننده احتراق مورد استفاده قرار گرفته و در ۱۵ مورد دیگر نیز از مواد دیگری برای خودسوزی استفاده شده است.

دکتر فرجام می گوید: متأسفانه آمار کسانی که دست به خودسوزی می زنند در حال افزایش است و از آنجایی که خودسوزی می تواند ضررهای جسمی، روحی، مالی و اقتصادی را برای خانواده در پی داشته باشد باید علل آن بررسی شود تا با شناخت علل بتوان در کاهش این معضل اجتماعی اقدام کرد.

به طور کلی از مهمترین علل خودسوزی می توان به مشاجره و اختلاف خانوادگی اشاره کرد که درصد بالایی را به خود اختصاص داده است. از جمله عوامل دیگر خودسوزی، طردشدگی، مشکلات جسمی و عاطفی مطرح شده است. علاوه بر آن که می توان گفت اختلافات خانوادگی با وضعیت تاهل می تواند بر شیوع خودسوزی موثر باشد یعنی در میان افراد متاهل میزان بروز اختلافات نیز به همان نسبت بیشتر بوده، بنابراین احتمال بروز خودسوزی نیز افزایش می یابد. عوامل دیگری از قبیل بیماری، ضرب و شتم، اختلافات زناشویی، عدم مشارکت زنان، اختلاف با مادر و اقوام همسر نیز در بروز خودسوزی ها موثر بوده اند.

فرجام تاکید می کند: به واسطه آسیب پذیری و بروزعواطف و غلیان احساسات در خانم ها، آنها در معرض آسیب های اجتماعی بیشتری قرار دارند.

تحقیقات انجام شده نشان داده است که فشارهای وارد بر زنان بیشتر ناشی از بیکاری، مشکلات تحصیلی، اختلافات خانوادگی، ازدواج های تحمیلی، تبعیت های ناموسی، روابط نامشروع و ترس از مجازات های عرفی بوده است و این در حالی است که با وجود این فشارها در محیط اجتماعی بسته، خودکشی بخصوص خودسوزی برای این قشر از زنان تنها راه حل و در واقع تنها راه فرار از بازخواست های اجتماعی و رفتارهای شدید کنجکارانه نزدیکان است.

به گفته دکتر فرجام عوامل زمینه ساز خودسوزی در ایلام، فقر، تراکم زیاد خانواده ها، فقر اقتصادی، بن بست جغرافیایی، مهاجرت بی رویه و آداب و رسوم غلط است که باعث پدید آمدن فشارهای روانی و اجتماعی در زنان می شود. البته نباید فراموش کرد که جنگ روانی و اجتماعی به نوعی باعث شیوع افسردگی در اهالی ایلام و کرمانشاه شده است. نبود فرصت های شغلی و سرگرمی های معمولی زندگی و نیز عدم دسترسی به مراکز فرهنگی تفریحی هم از دلایل افسردگی به شمار می رود.

دکتر مسعود امینی رئیس بیمارستان قطب اللدین شیراز در مورد وضعیت خودسوزی در جنوب کشور می گوید: در طول سال ۱۳۸۱، ۳۸۱ نفری که اقدام به خودسوزی کرده بودند از شهرستان های فارس و استان های همجوار به بیمارستان سوانح سوختگی مراجعه کرده اند و این در حالی است که ۹۱ درصد از این خودسوزی ها توسط زنان صورت گرفته بود.

وی می افزاید: متأسفانه فقر اقتصادی، فرهنگی و علمی، اعتبار همسر، اختلافات خانوادگی و عدم حمایت قانون از خانم ها باعث شده که برخی از آنها، آسانترین راه رهایی از مشکلات را خودکشی و در دسترس ترین روش خودکشی را خودسوزی بدانند.

وی تاکید می کند: متوسط سن افرادی که دست به خودسوزی زده اند حدود ۲۶ سال و از نظر در آمد خانواده، بیش از ۶۰ درصد آنها درآمدی کمتر از ۷۰ هزار تومان و تحصیلات ۸۰ درصد آنها کمتر از سوم راهنمایی بوده است. بیش از ۷۳ درصد از مراجعات ناشی از خودسوزی به بیمارستان قطب اللدین منجر به فوت فرد مصدوم شده است.

وی می گوید: مصدومین سوختگی علاوه بر دردهای شدید ناشی از سوختگی، دچار ضعف سیستم ایمنی بدن، عفونت ها یخونی، اختلال در عملکرد کلیه و ... می شوند که درمان آنها نیازمند بهره گیری از دستگاه ها و تجهیزات پزشکی ویژه اختصاصی است و این در حالی است که بیمارستان های ما فاقد این تجهیزات هستند.

به گفته وی، در طول سال گذشته با وجود امکانات بسیار محدود، ۱۵ هزار مورد مراجعه به این محل صورت گرفته و حدود هزار نفر در این بیمارستان بستری شده اند که از این هزار نفر، ۶۲۱ نفر از شهرستان های فارس و استان های بوشهر، هرمزگان، کهگیلویه و بویر احمد و بخش هایی از کرمان و خوزستان به این بیمارستان اعزام شده اند.

در حال حاضر نیز بیشترین تعداد مراجعات ناشی از سوختگی پس از شیراز از شهرستان های کازرون، جهرم، مرودشت و لارستان صورت می گیرد که علاوه بر میزان جمعیت، عوامل متعدد فرهنگی اقتصادی و اجتماعی در این امر دخیل هستند شناخت، آگاه سازی و حساس کردن جامعه نسبت به این مسائل بدون تردید نقش مهمی در جهت کاهش سوانح سوختگی و خودسوزی ها دارد.

دکتر حسینی جامعه شناس در مورد خودسوزی می گوید: ۸۰ درصد خودکشی ها در استان ایلام متعلق به زنان است و بیشترین نوع خودکشی خودسوزی است.

در واقع خودکشی زنان یکی از پدیده های ناشی از خشونت خانگی علیه زنان است که ۳۰ تا ۵۰ درصد از زنان توسط همسرانشان مورد اهانت و ضرب و شتم قرار می گیرند.

تحقیقات انجام شده در ایلام که بالاترین آمار خودسوزی را دارد نشان می دهد که در اثر تغییر ارزش ها و معیارها نسبت به زنان، پدر و مادرها با دختران، شوهران یا همسرانشان شرایطی را پدید آورده است که در آن عده ای آگاهانه دست به خودسوزی می زنند.

حسینی می افزاید: خودسوزی با ۴۰ درصد قربانی رایج ترین شیوه برای خودکشی است و در رتبه بعدی ۳۰ درصد مربوط به مصرف دارو است. وی تاکید می کند: معمولاً افرادی که دست به خودکشی می زنند از لحاظ اعتقادی بسیار ضعیف هستند اما کسانی که خودسوزی را برای از بین بردن خود انتخاب می کنند بشدت دچار ضعف مذهبی و ضعف شخصیتی هستند زیرا که در دینناگاری، مرگ را برای خود انتخاب می کنند. این افراد نمی توانند ارتباطی بین خود و دیگران ایجاد کنند و در پیچه های اعتماد به نفس را در خود می بندند و تصمیم به خودکشی می گیرند و چون هراسی از مرگ ندارند.

پیرامون چگونگی تشکیل و فعالیت سازمان دانشجویان پیشگام.....

ادامه از صفحه ۴

و در تشکیلات سازمان سازماندهی شوند. این تصمیمات کنترل سازمان بر پیشگام را افزایش میداد و نگرانی‌هایی را که وجود داشت تخفیف میداد. انتقال کادرهای مسئول پیشگام به سازمان از لحاظ تقویت تشکیلات سازمان مثبت بود ولی من نگران بودم که انتقال یکجای اکثر مسئولین مشکلات جدی برای این سازمان پدید آورد. خوشبختانه از آنجا که کادرهای این تشکیلات از لحاظ تجربه و توان سیاسی تفاوت زیادی با هم نداشتند، این خطا سرعت توسط کادرهای دیگر پر شد و ضربه مهمی به این تشکیلات وارد نشد.

آیا این نگرانی از دید عمومی غالب یو نیروهای سیاسی در رابطه با سازمانهای توده‌های ناشی میشد؟

میتوان بین دید غالب و نگرانی سازمان ارتباط برقرار کرد. ولی در آن زمان علاوه بر مشکلی که ذکر کردید دشواری دیگری هم وجود داشت. نیروهای چپ در آن زمان معتقد بودند که باید سعی کرد رهبری تشکیلاتی توده‌ای را در دست گرفت و این تشکیلات را در راستای سیاست‌های حزب هدایت کرد. سازمان هم در همین چهار چوب بر خورد میکرد. نحوه برخورد سازمان با اتحاد ملی زنان و کاروان مستقل معلمان از این دیدگاه ناشی میشد و منجر به خروج سازمان از این شکل‌ها و شکل‌گیری تشکیلاتی وابسته به سازمان گردید. در رابطه با موضوع مورد بحث، مشکل دیگری علاوه بر آن دیدگاه‌ها وجود داشت. به نظر من کمبود تجربه در رابطه با کارهای سیاسی علنی و توده‌ای و ناتوانی سازمان در هدایت چنین تشکیلاتی، در رهبری سازمان عدم اعتماد به نفس پدید می‌آورد. برای مثال پس از انقلاب ما تصمیم گرفتیم یک سازمان موازی شکل دهیم که بخشی از فعالیت‌های سیاسی، تبلیغی سازمان را عهده دار شود و من مسئول این کار شدم و جمعی از استادان، هنرمندان، روزنامه نگاران و فعالین اجتماعی صبح کرده و جلسات متعددی برگزار کردیم. زمانیکه کار به نتیجه رسیده بود و ما در آستانه اعطای تشکیلاتی این سازمان بودیم، کمیته مرکزی سازمان موضوع را مورد بحث قرار داده و تصمیم گرفت فعالیت در این رابطه را فوراً و بطور کامل متوقف کند. وحشی پیشنهادهای مبنی بر برخورد منعطف‌تر و یافتن راه‌های مناسب همکاران در مشاوره با کادرهای مزبور مورد توجه قرار نرفت. همین نحوه برخورد در رابطه با جبهه ملی دمکراتیک صورت گرفت. جریانهای چپ با وجود دیدگاههای نادرستشان در رابطه با تشکیلاتی توده‌ای، تجربیات طولانی در رابطه با سازمانهای جوانان وابسته به خود داشتند. و این مشکل در سازمان فداییان به نظر من بعثت دلایلی که ذکر کردم وجود داشت. این دشواری بعدها بخصوص پس از رابطه نزدیکتر با حزب توده ایران و استفاده از تجربیات این حزب حل شد و رابطه سازمان پیشگام و سازمان فدایی در سالهای بعد شکل روشنی یافت.

چه در صدی از اعضا دانشجویان پیشگام دختر و چه در صدی پسر بودند؟

من آمار دقیقی در اختیار ندارم ولی حدود نیمی از فعالین پیشگام را دختران دانشجویان تشکیل میدادند.

در سطح مسئولین سازمان دانشجویان پیشگام، چه دو صدی را دختران تشکیل میدادند؟

فکر میکنم در سطح دانشکده‌ها دختران مسئول کمتر از ۲۰ درصد مسئولین را تشکیل میدادند و در سطح دفتر مرکزی و مسئولین ایالتی تعداد دختران محدود بود.

بعد از انقلاب میزان نفوذ دانشجویان پیشگام چگونه است و چه در صدی از دانشجویان به این سازمان

تمایلی داشتند؟

در انتخاباتی که پس از انقلاب در بسیاری از دانشکده‌ها، جهت انتخاب نمایندگان دانشجویان بعمل آمد، دانشجویان پیشگام بیشترین آرا را بخود اختصاص دادند. تشکیلات نیرومند دیگری که تقریباً نفوذی مشابه تشکیلات پیشگام داشت، انجمن دانشجویان مسلمان وابسته به مجاهدین بود. انجمن‌های اسلامی دانشجویی هوادار جمهوری اسلامی بر مراتب از این دو تشکیلات ضعیف تر بود. پس از این ۳ سازمان، دانشجویان مبارز خط ۳ و دانشجویان دمکرات هوادار حزب توده ایران تشکیلاتی مطرح دیگر در دانشکده‌ها بودند.

من آماری که حد نفوذ هر یک از این جریانها را بطور دقیق منعکس کند در اختیار ندارم ولی میتوان با توجه به نسبت نفوذ جریانات فوق‌الذکر نتیجه‌گیری کرد که پیشگامها حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد آرا را بخود اختصاص دادند.

موقعیت سازمانهای دانشجویی وابسته به نیروهای جنبش ملی چگونه بود؟

این نیروها در آن مقطع نفوذی در دانشکده‌ها نداشتند و سازمان دانشجویی وابسته به این نیروها مطرح نیست و یا بسیار ضعیف است. واکنش انجمن‌های اسلامی پس از شکست در انتخابات چه بود؟

آنان در ابتدا واکنش آشکاری نشان ندادند. بسیاری از فعالین آنان در ماههای اول انقلاب درگیر فعالیت‌های سیاسی در خارج از دانشکده‌ها بودند. پس از گذشت چند ماه و تثبیت رژیم آشکار بود که رهبران رژیم نمیتوانند تعادل نیروی شکل گرفته در دانشکده‌ها را تحمل کنند. انجمن‌های اسلامی هم به تبع این سیاست کلی، خط مشی دشمنی با چهار شکل ذکر شده را در پیش گرفتند که در نهایت به انقلاب فرهنگی و تصفیه دانشکده‌ها انجامید.

رابطه سازمان دانشجویان پیشگام با سه تشکیلات دیگر دانشجویی چگونه بود؟

رابطه سازمان دانشجویان پیشگام با ۳ تشکیلات مزبور تا حد زیادی تابع تلقی سازمان فداییان از این سازمانهاست. در سال ۵۸ سازمان فداییان رابطه نزدیکی با سازمان مجاهدین داشت و در نتیجه پیشگامها هم روابط دوستانه و نزدیکی با دانشجویان مسلمان داشتند. سازمان دانشجویان مبارز تعدادی از کادرهای با تجربه دانشجویان را در اختیار داشت. رابطه آنان با پیشگامی‌ها رابطه‌ای رقابت‌آمیز بود. در آن زمان سیاست رادیکال در سازمان فداییان و پیشگام غالب بود و پیشگامها علیه انجمن‌های اسلامی و رژیم اسلامی بودند. دانشجویان مبارز نیز همین سیاست را داشتند و تنها تفاوت این بود که آنان در مقایسه با پیشگامها و دانشجویان مسلمان، واکنش‌های رادیکالتری را پیشنهاد میکردند. پیشگامها علیرغم همسویی سیاسی، به دانشجویان مبارز اعتماد نداشتند و واکنش‌های پیشنهادی آنان را ذهنی و ماجراجویانه میدانستند. این سه نیرو در برابر انجمن‌های اسلامی دانشجویان قرار داشتند که علیرغم استفاده از امکانات خارج از دانشگاه، در درون دانشکده‌ها منفرد بودند. رابطه با سازمان دانشجویان دمکرات هم به تبع رابطه با حزب توده ایران در آن زمان غیر دوستانه بود. بالخصوص سیاست این سازمان در تأیید رژیم هم این دوری را تشدید میکرد. رابطه پیشگامها با دانشجویان دمکرات بعدها و پس از تغییرات نظری سازمان فداییان خلق پدید تغییر کرد.

مبارزات صنفی دانشجویان در چه سطحی بود و دانشجویان پیشگام تا چه حد در این مبارزات موثر بودند؟

در آن زمان مبارزات صنفی دانشجویان تحت الشعاع مبارزه سیاسی در سطح جامعه بود و اکثر دانشجویان نیز در وحله اول آنجا را که در کل جامعه میگذاشت مورد توجه قرار میدادند. مرکز توجه دانشجویان پیشگام بالخصوص در سطح دفتر مرکزی نیز تحولات سیاسی جامعه بود. در عین حال در دانشکده‌هایی که

انجمن‌های نمایندگان دانشجویان شکل گرفته بود، این انجمن‌ها نقش موثری در اداره دانشکده‌ها داشتند. نظرات آنان مورد توجه مسئولین و استادان دانشگاه قرار میگرفت. پیشگامها نیز که دارای بیشترین تعداد نمایندگان بودند، از این طریق در زمینه مسائل صنفی دانشکده‌ها تأثیر گذار بودند.

نگاه مسئولین، اساتید و کارمندان دانشکده‌ها نسبت به جریاناتی چون دانشجویان پیشگام چه بود؟ آیا آنها از مبارزات دانشجویان پیشگام حمایت میکردند؟

رابطه اساتید و مسئولین دانشکده‌ها با تشکیلاتی دانشجویی تا حد زیادی به سمت گیری فکری آنان بستگی داشت. بخشی از استادان و مسئولین گرایش‌های چپ داشتند و طبیعتاً رابطه آنان با تشکیلاتی دانشجویی چپ نزدیک بود. آندسته از مسئولین و استادانی که مدافع جمهوری اسلامی بودند، به این تشکیلاتی‌ها بدبین بوده و نظر منفی به فعالیت‌های آنان داشتند.

سازمان فداییان در آن دوران در جنگ‌های کردستان و ترکمن صحرا شرکت داشت. مواضع دانشجویان پیشگام در این رابطه چه بود و پیشگامها در چه سطحی از خواسته‌های مردم کردستان و ترکمن صحرا حمایت کردند؟

مواضع دانشجویان پیشگام در این رابطه همانند مواضع سازمان فداییان بود. آنها از خواسته‌های مردم کردستان و ترکمن صحرا دفاع کرده و در این زمینه بسیار فعالانه عمل میکردند. عکسی که از صحنه اعدام چند تن از روشنفکران کرد در دستنخ تهیه شده بود و پوسترهای چهار رهبر شوراهای ترکمن صحرا که اعدام شدند تکثیر شده و توسط پیشگامها در ابعاد وسیع توزیع شد. پیشگامها فعالترین نیرو در انعکاس خواسته‌های مطرح در کردستان و ترکمن صحرا در سطح جامعه بودند.

نشریه نبرد دانشجویان چه وظیفه‌ای بر عهده داشت و تا چه حد موثر بود؟

این نشریه متعاقب انتشار نبرد دانش آموز و موفقیت آن توسط تحریریه پیشگام منتشر شد. اعضا تحریریه تا آنجا که بخاطر دارم عبارت بودند از: فد. تابان، فریدون احمدی، حبیب پزیز، عباس سلیمی، مظفر بنی هاشمی، علی کامیابی که البته این ترکیب ثابت نبود و برخی از اسامی ذکر شده تنها در دوره معینی عضو تحریریه بودند. تحریریه پیشگام تنها وظیفه انتشار نبرد دانشجویان را بر عهده نداشت و اطلاعیه‌ها و مطالبی که با امضا دانشجویان پیشگام منتشر میشد توسط این تحریریه تهیه میشد. بر خلاف نشریه نبرد دانش آموز، در رابطه با مضمون نشریه نبرد دانشجویان ابهام وجود داشت. دانشجویان فعال در آن زمان همه با مسائلی سیاسی و نظری درگیر بودند. این نشریه نیز چنین مباحثی را منتشر میکرد و از آنجا که این مباحث در نشریات دیگر سازمان و بالخصوص نشریه کار انتشار میافتد، عملاً نشریه نبرد دانشجویان نظر مضمون، نشریه‌ای بود شبیه نشریه کار که با مشارکت بخش گسترده تری از کادرهای سازمان انتشار میافتد و همین مباحث را قویتر مطرح میکرد. این ابهام در تداوم کار این نشریه مشکل پدید می‌آورد. در جاساتی که در این رابطه با مسئولین پیشگام داشتیم، موفق نشدیم به تعریف جدیدی از وظایف این نشریه و تعیین مضامینی متفاوت با دیگر نشریات سازمان دست یابیم و به همین دلیل انتشار این نشریه تداوم نیافت و مسئولین و تحریریه پیشگام مواضع این سازمان را از طریق اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌ها اعطای مینمودند.

انقلاب فرهنگی و بسته شدن دانشکده‌ها قطعاً تأثیر عمیقی بر فعالیت‌های دانشجویان پیشگام داشت. چرا دانشکده‌ها بسته شد؟

عدم تسلط هواداران رژیم بر دانشکده‌ها علت اصلی بسته شدن دانشکده‌ها بود. بقیه مسائل همگی بهانه‌هایی برای توجیه این عمل بود. در سطح جامعه طرفداران جمهوری اسلامی اکثریت قاطع داشتند و

موفق شده بودند حکومت خود را تثبیت کنند و در دانشکده‌ها آنها در اقلیت بودند. دانشگاه به مرکز مقاومت در برابر انحصارطلبی آنان تبدیل گردیده بود. با توجه به تفکر حاکم بر جریانات اسلامی، طبیعی بود که چنین تعادل نیرویی تحمل نشود. هدف از انقلاب فرهنگی همانگونه که عمل شد، تصفیه دانشکده‌ها و تسخیر این مرکز بود که موفق هم شدند. با توجه به اهمیت این واقعه کمی مشروح و وقایع روز حمله به دانشگاه و برخورد پیشگامها را توضیح دیدیم؟

از مدتی قبل مساله ضرورت انقلاب فرهنگی طرح و تبلیغ میشد. از چند هفته قبل از حمله مطرح شد که سازمانهای سیاسی دانشجویی میبایست دفاتری را که در جریان انقلاب تسخیر کرده اند یا در دانشکده‌ها در اختیار دارند تحویل دهند. آشکار بود که این مقدمه یکسری حوادث است. ما تصمیم گرفتیم که در همین نقطه ایستادگی کرده و از تحویل دفاتر خودداری کنیم. همه نیروی خود را برای دفاع از دفاتر بسیج کردیم. پس از آنکه رئیس جمهور وقت نیز ضرورت تحویل دفاتر را مطرح کرد و سپس دانشجویان مسلمان مجاهدین اعلام کردند که دفاتر شان را تحویل خواهند کرد، موضوع جدیت شد. در تماسی که با مجاهدین داشتیم آنها نسبت به خطرناک بودن اوضاع هشدار داده و از ما خواستند درگیر نشده و دفاتر را تحویل کنیم. ما در ابتدا از تحویل دفاتر امتناع کردیم. در چند روز قبل از حمله تبلیغات گسترده‌ای در محلات علیه دانشجویان صورت گرفت و نیروی وسیعی برای حمله به دفاتر بسیج گردید. آشکار بود که موضوع بسیار جدیست. من شب قبل به حوالی میدان انقلاب رفتم و باین نتیجه رسیدم که مقاومت در برابر این یورش امکان‌ناپذیر است و به کشته شدن تعداد زیادی از دانشجویان میانجامد و باید عقب نشینی کرد. آنتسب تلفنی نظر خود را با بقیه اعضا رهبری در میان گذاشتم و بر خطری بودن وضع و ضرورت تصمیم گیری سریع تأکید کردم. تعدادی از رفقا متوجه شرایط نبوده و معتقد به مقاومت بودند. صبح زود فر نگهدار با من تماس گرفت و گفت که اکثر رفقا با عقب نشینی موافقت و همچنین گفت از طرف دفتر بنی صدر با او تماس گرفته شده و قرار ملاقاتی گذاشته شده و طرح کرد که هر چه سریعتر خود را به دفتر ریاست جمهور برسانم تا دو نفری برای این ملاقات برویم. ما با کمی تأخیر به دفتر رسیدیم ولی من به محض ورود با رسولی که جزو مسئولین دفتر بود، مواجه شدم. من او را از جریان کار مشترک برای برقراری آتش بس در جنگ اول گنبد میشتاختم و در آن جریان رابطه خوب و کار تیمی مشترکی را با موفقیت پیش برده بودیم. این آشنایی صدر خلیلی آشکار و درم صریح صحبت کرد و گفت که این طرحی است وسیعتر از گرفتن دفاتر. آنها قصد ندارند با تسخیر دفاتر کار را پایان دهند. آنها در صد پیش برد برنامه وسیعتری هستند که رئیس جمهور را هدف قرار داده و از الگوهای بسیج در انقلاب فرهنگی چنین میخواهند استفاده کنند. مانگرانی‌های خود را مطرح کردیم و گفتیم که فکر میکنم پس از تحویل دفاتر و درم شکستن مقاومت، تحت عنوان انقلاب فرهنگی تصفیه دانشجویان و استادان عملی خواهد شد و از وی خواستیم که در این زمینه رسماً از جانب دفتر ریاست جمهور و دولت موضع گیری خواهد شد. او مطرح کرد که چنین موضع گیری خواهد شد و او نخواهد گذاشت که این برنامه پیش برود. ما هم طرح کردیم که در جهت تحویل دفاتر اقدام خواهیم کرد. پس از این ملاقات، من با دانشجویان در دفتر پیشگام تماس گرفتم. آنها میگفتند دانشجویان حالت تهیج شده دارند و بخصوص اگر دانشجویان مبارز تصمیم به مقاومت بگیرند آماده پذیرش عقب نشینی نیستند. من با مسئولین سازمانهای یکنواخت کارگر تماس گرفته و خواهان یک دیدار فوری ش

برنارد شو، نویسنده‌ای نا آرام!

ناصر مستشار



واکنش آرزو می‌کند که هنر در خدمت زندگی باشد. او مدعی بود که گفتن حقیقت در جامعه خشن، طنزآمیزترین عمل و خنده آور ترین عکس العمل است. درباره طنزی خندیدن، نیاز به شهامت دارد و کشف طنز در یک موضوع و یا مسئله، جدیت می طلبد.

به نظر صاحب نظران، شو با آثارش بعضی از صفتهای بورژوازی جامعه سرمایه داری در دوره امپریالیسم را مطرح نمود. او به سننهای فرهنگ سلطنتی جامعه و کلیشه های دروغین آن مشکوک شد. شو کوشید در فرهنگ غرب همچون هومر، سقراط و مسیح با کمک نطق و سخنرانی، مردم را به تفکر دعوت نماید. برنارد شو غیر از فعالیتهای روزنامه نگاری، نقد ادبی و سخنرانیهای سیاسی، در جوانی پنج رمان نوشت که هیچکدام خواننده لازم را نیافت. مهمترین آثار او نمایشنامه هایش هستند. مشهورترین آنها: قهرمانان، کاندیدای سزار و کلوپا ترا، شغل خانم وارن، شیر و خاتم آنده، پیگمالیون، خانه های آقای ساروتو، بچه شیطان، جزیره دیگران، پزشک دسر دوراهی، سزار آمریکا، زن میلیونر، اینهمه پول، مرد سر نوشت، حیل گری، جزیره اتفاقات غیر متعیه، سیاست برای همه، انسان و انسان برتر هستند. شو میگفت باید به انتقاد از طبقه متوسط نیز پرداخت، طبقه ای که همچون مگس و زالو از مرحله های فقیر نشین، خود را تغذیه میکند. بعد از نوشتن نمایشنامه، انسان و انسان برتر، او سالها رهبر و سبیل جنبش روشنفکران جوان انگلیس شد. بنظر منتقدین ادبی، مهمترین اثر برنارد شو، نمایشنامه یوهانه مقدس است. نمایشنامه شغل خانم وارن نوشته شده در ۱۹۲۴ در انگلیس منع بود. او در آثارش به موضوعات تابو شده آترمان از جمله روسپیگری در جامعه فتر زده نیز پرداخت.

داری از طبقه متوسط و مادرش معلم موسیقی بود. او از جوانی گیاهخوار شد. شو ۱۶ ساله بود که به علت فقر ناگهانی خانوادگی، مدرسه را ترک کرد و در یک بنگاه ملکی مشغول به کار شد. او فن نویسندگی را بطور خود آموز یاد گرفت. شو قبل از اینکه در ۲۴ سالگی به مطالعه مارکسیسم بپردازد، با نام مستعار در مطبوعات انگلیس نقدهای ادبی و فرهنگی می نوشت. او مارکس، واگنر، ایسن، چخوف و دیکنز را از آموزگاران خود میدانست. استادان نمایشنامه نویسی او چخوف و ایسن بودند. برخلاف مولیر، بکت و دورنات، او آثاری خوشبینانه نوشت. برشت میگوید او به پاکسازی قاتر قبلی سلطنتی انگلیس پرداخت، تئاتری که باشگاهی برای مطرح کردن احساسات، لذتها، تنوع و سرگرمیهای رماتیک بود. شو غیر از خطای ادبی، یک مفکر فلسفی و نظریه پرداز اجتماعی نیز هست. ادوموند هوسرل می نویسد، برنارد شو بیدار کننده وجدان اجتماعی انسانهای جامعه خود شد و توماس مان گفت که شو خالق زبان خاص نمایشنامه نویسی خود است. شو سعی میکند با کمک طنز و کمدی، مشکلات و کمبودهای اجتماعی را مطرح کند. او میگفت نویسنده باید بیگانگی مردم با هنر را برطرف نماید. شو میخواست که با کمک نمایشنامه شهروندان را به آزمایش اصول اخلاقی سستی خود دعوت کند و به تقلید از ایسن و

او یکی از اولین مبارزان جنبش سوسیالیستی زحمتکشان در انگلیس بود و میگفت، عده ای در حرف انقلابی ولی در عمل دیوانه و ناتوان هستند. سوسیالیسم مورد نظر او، اصلاحگریانه، دمکراتیک و پارلمانی بود و نه مارکسیستی و یا انقلابی. او ۲۸ ساله بود که وارد محفل سوسیالیستهای تخیلی موسوم به فایان شد. قبل از آن او روزنامه نگار و منتقد ادبی و فرهنگی بود. شو بعدها مبلغ تئاتری شد که مسائل سیاسی و اجتماعی را مطرح میکرد. او موضوعات انتقادی را وارد تئاتر انگلیس نمود و به تقلید از ایسن، نمایشنامه های دیالوگی نوشت. شو پایه گذار رئالیسم انتقادی در نمایشنامه نویسی انگلیس نیز هست. او را میتوان مهمترین نمایشنامه نویسی انگلیس بعد از شکسپیر دانست. شو یکی از چهره های نمایشنامه نویسی تئاتر جهانی است. برشت درباره او میگوید، شو در تمام عمر یک تروریست بود، ولی با کمک اسلحه طنز، شو مینویسد، تاتر باید به کشف تضادهای جامعه بپردازد، تماشاچی را به تفکر اندازد و او را تشویق به دفاع از پیشرفت فرهنگ نماید، تمام ارزشها را باید با کمک عقل و خرد به محک آزمایش کشاند. از جمله، اخلاق، عشق، ازدواج، الهیات، دمکراسی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم را. جرج برنارد شو در سال ۱۸۵۶ در ایرلند بدنیا آمد و در سال ۱۹۵۰ در انگلیس درگذشت. پدرش مغازه

زمانیکه برنارد شو، نویسنده اصلاحگرایی سوسیالیست ایرلندی، در سن ۹۴ سالگی درگذشت، به دلیل نوشتن پنجاه نمایشنامه موفق و دریافت جایزه ادبیات نوبل، او یکی از میلیونرهای کشورش بود. شو برخلاف ظاهر مهربان، فیلسوفانه و پدیده اش، روشنفکر سخت کوش، مصلح ناآرامی بود که در طول عمر طولانی اش برای عدالت، آزادی و پیشرفت اجتماعی مبارزه کرده بود. با قدری طنز میتوان گفت، او بدین دلیل نویسنده ای خودممانی است، چون آترمان، بدون رودرواسی، تعارف و ترس از برچسب خوردن، نوشت، که نویسنده باید رئالیست باشد تا ایده آلیست، در هنر، محتوا مهمتر از فرم است و وظیفه ادبیات، پرداختن به مسایل اجتماعی است. مخصوصا تا زمانی که آن مسایل در جامعه وجود داشته باشند. شو آینده بشر را در درازمدت سوسیالیستی میدید و انسان را از نظر تاریخی محکوم به ترقی و پیشرفت میدانست.

به نظر او تاتر را باید به تریبون بحث و سخنرانی درباره تضادهای اجتماعی و جنایات حاکمان تبدیل کرد. او خود یکی از سخنرانان مهم میتینگ های اعتراضی پایان قرن ۱۹ اروپا و در شهرهای انگلیس بود. به نقل از وی، شو ۱۴ سال قبل از لنین آثار مارکس را مطالعه کرده بود و در هر گوشه از لندن در گروههایی های کارگران، روشنفکران و بیکاران به تبلیغ و ترویج سوسیالیسم پرداخته بود. عکسهای او در حال سخنرانی و تظاهرات خیابانی آترمان، انسان را یاد سخنرانیهای لنین، گورکی، تروتسکی، لیبکنشت، روزا لوکزامبورگ، ایسن و یا هاینریش بل و گوتتر گراس می اندازد. به زبان مورخین اجتماعی چپ، شو محصول اولین بحران اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری در پایان قرن ۱۹ اروپا است.

پیرامون چگونگی تشکیل و فعالیت سازمان دانشجویان پیشگام..... ادامه از صفحه ۱۱

حوالی ظهر دیدار با اصغر ایزدی راه کار گر و حسین روحانی پیکار صورت گرفت. ملاقات با بدون نتیجه و با حلمات تند متقابل من و حسین روحانی خاتمه یافت. او بشدت به ایده عقب نشینی حمله کرده و سازمان را یک جریان منززلزل و بی اراده نامید. او در برابر استدلال من که مقاومت با کشته شدن تعداد زیادی دانشجو و بدون نتیجه پایان خواهد یافت، میگفت در انقلاب از کشته دادن نباید هراسید. امروز ۱۳ آبان جمهوری اسلامی است. اگر امروز چند صد دانشجو کشته شوند، این خونریزی همانند ۱۳ آبان ۵۷ آغازگر یک جنبش اجتماعی و سرنوشتی رژیم اسلامی خواهد بود. من برای بعد از ظهر همان روز قرار ی با نماینده دولت گذاشتم و باناقر رضی تابان به محل هیات دولت رفته و با حبیبی نماینده دولت صحبت کردم. ما باو گفتیم که رییس جمهور قول داده که موضع دولت در رابطه با عدم تعطیل و تصفیه دانشگاهها اعلام شود و خواستار اعلام موضع شدیم و او نیز مطرح کرد که این کار صورت خواهد گرفت. با وجود اعظام تصمیم ما بر ضرورت عقب نشینی، تا عصر آروز عقب نشینی صورت نگرفته بود. پس از این ملاقات قرار شد رضی فوراً به دفتر پیشگام رفته و بی هیچ اما و اگر و بخش و تقاعده اجرا کند. در این فاصله اکثر دانشجویان نیز متقاعد گردیده بودند که مقاومت عملی نیست و بجز اعتراضات تک و توک همه حتی دانشجویان مبارز نیز در جهت تخلیه اقدام کردند. ولی هنگام اجرای تصمیم، کمیته ایها دانشگاه را محاصره کرده و اعلام کردند که افراد باید تک تک از دانشگاه خارج شوند و آنها باید همه را بگردند. آشکار بود که آنها قصد دستگیری و احياناسر به نیست کردن تعداد زیادی از دانشجویان را داشتند. بهانه آنان این بود که میگفتند از داخل دانشگاه یکی دو گلوله بسمت آنها شلیک شده است. این وضعیت و درگیری در دانشگاه تا نیمه شب ادامه یافت. فرخ نگهدار با دفتر

روحي می شوند. این جامعه شناس معتقد است: افرادی که دست به خودسوزی می زنند دارای خصیصه های در خود فرو رفتن، خیال پردازی، گوشه گیری، انزوا طلبی و گرایش به تهیایی و احساس کمبود حقارت هستند و برای ابطا به دلروایی، افسردگی و رسوائی آمادگی بیشتری دارند.

وی تصریح می کند: فشارهای اجتماعی غیر قابل کنترل هستند. بنابراین باید به فکر پیشگیری و کاهش این فشارها بود. باید در بیمارستان سوانح سوختگی بخش روانپزشکی ایجاد شود. برخورد با این بیماران خیلی مهم است. باید زندگی آنها بی دغدغه باشد. باید تسهیلات مالی برای آنان ایجاد شود تا بتوانند جراحی پلاستیک و ترمیمی را انجام دهند. اگر نتوانیم زیبایی صورت سوخته شده دختری را به او بازگردانیم، دچار افسردگی می شود.

حسینی می افزاید: خودسوزی یا خودکشی کاملاً پدیده ای ضد اجتماعی و نسبی است و زمان و مکان و شرایط در آن موثر است. کسی که اقدام به خودسوزی می کند در نگاه ما بیمار روانی است و نیاز به حمایت دارد و این در حالی است که هیچ نهاد حمایتگری وجود ندارد. طی سال های اخیر، تحقیقات زیادی پیرامون خودسوزی زنان توسط نهادهای گوناگون انجام شده است. اما هیچ کدام نتوانسته اند در حل این معضل ثمر بخش باشند. به عنوان یک جامعه شناس همیشه این پرسش برای من مطرح است که چرا در ایران ما به این پدیده اجتماعی موفق نیستیم. از: خبرگزاری سینا

یافت. بعد از سال ۶۲ و تهاجم به سازمان فداییان، پیشگامها هم مورد تهاجم قرار گرفتند و امکان فعالیت علنی این سازمان وجود نداشت. با بازگشایی مجدد دانشگاهها، تمامی پیشگامیهای شناخته شده تصفیه شده و رژیم موفق شد با حاکمیت جو ارباب در دانشگاهها هر گونه امکان فعالیت سیاسی - اجتماعی را در دانشگاهها مانع شود. انجمن های اسلامی تحکیم وحدت تنها سازمان دانشجویی قانونی و علنی در دانشگاهها بود که نقش پلیس سیاسی را در دانشگاهها انجام میداد. جنبش دانشجویی در این سالها خاموش است. تا نیمه های دهه ۷۰ و ورود نسل جدیدی از دانشجویان بدانگاهها و تغییراتی که در دفتر تحکیم وحدت داد. تحرک سیاسی در دانشگاهها نامحسوس است و طبیعتاً پیشگامیها هم حضوری در دانشگاهها ندارند.

سر نوشت سوزان زاننی که مرگ ادامه از صفحه ۱۰

دست به خودسوزی می زنند. سر نوشت خودسوزی، سر نوشتی محتوم و غیر قابل تغییر بدون راه فرار به سوی آینده است.

وی می گوید: آسیب پذیر بودن زنان در جامعه به نسبت مردان به دلیل عدم حمایت اجتماعی از آنها، زنان را در تنگنا قرار می دهد و هر چند آنها از آستانه تحمل پائلی برخوردار باشند با عدم احساس امنیت در زندگی مواجه می شوند و چون پناهگاهی ندارند، خود را از بین می برند.

بیشتر زنان برای جلب محبت دیگران دست به خودسوزی می زنند و اگر زنده بمانند زندگی دردناکی را پیش رو خواهند داشت.

وی می افزاید: مرگ و میر ناشی از خودسوزی بالای ۷۵ درصد است و آنهایی هم که خودسوزی می کنند و زنده می مانند آرامش ندارند و مرگ برایشان بهتر است زیرا افرادی که خودسوزی کرده اند بعد از نجات به علت تغییرات زیاد چهره شان دچار مشکلات

www.kar-online.com